

خطبات اقبال علی

در شان نزول الواح ملوک و سلاطین

تألیف

محمد علی فیضی

۱۳۳۶ شمسی

این مجموعه بر حسب اذن و اجازه محفل مقدس
روحانی ملی بهائیان ایران و تصویب لجنة ملی نشریات
قبلا در مجله مجله آهنگ بدیع شماره های هشتم تا نوزدهم
از سال ۱۰۸ بدیع (سال ششم تأسیس مجله) انتشار یافته .
و اینک با اجازه مجدد آن محفل مقدس بصورت این
کتاب با عکسهای مربوطه و اضافاتی در دسترس
دوستان الهی گذاشته میشود . امید است مورد استفاده
قرار گیرد و اگر مهو و نسیانی بنظر رسد این بنده
را مستحضر فرمایند ، موجب کمال امتنان و تشکر
خواهد بود .

شیراز، شهر المشیة ۱۱۴ بدیع
مهر ماه ۱۳۳۶ شمسی
محمد علی فیضی

مُقَدِّمَةٌ

خطابات مهیمنه حضرت بهاء الله بعنوان سلاطین و
امراء و رؤسای ممالک از مهمترین آثار مبارکه است که در
ایام توقف در اسلامبول و ادرنه و بیجن عکا یعنی همان
روزگاری که آئین یازنین الهی مورد انکار و اعتراض
شدید مظاهر قدرت و سطوت قرار گرفته و آنحضرت
را با شدت بلا و مصائب مبتلا و در اُخرب بلاد محصور
و محبوس داشته بودند از قلم معجز شیمش نازل گردیده
و نبوات مندرجه در آنها بعضی در حیات خود
آنحضرت و برخی باندک زمانی پس از صعود تحقق یافت
و در ردیف بزرگترین علامات عظمت و دلایل قدرت
آن هیكل مکرم قرار گرفت. این آثار عظیم الواحی
است که یا مستقیماً خطاب بسلاطین و امراء ممالک و
رؤسای ادیان مرقوم گشته و یا در ضمن خطابات عمومی،
آن نفوس مقتدره را بقبول امر الهی دعوت فرمودند

و با بیاناتی مؤکد و صریح نصایحی برای تمشیت امور ملک و ملت و رعایت حال رعیت و ترک استبداد و خودسری فرموده همه را انذار و تخویف نمودند که هرگاه باین پیام آسمانی که موعود جمیع ادیان و مذکور در تمام کتب و صحف مقدسه است توجهی نکنند و التفاتی ننمایند مسئولیت شدیدی دامنگیر آنان که زمام ملت در کف اقتدار شان است گشته عواقب شومی در انتظار شان خواهد بود. از انجمله در رساله سورة الملوك ضمن خطابات عمومی بسلاطین و رؤسای ارض، بیانات نصیحه و انذار آمیز نازل و آنها را از جنگ و خونریزی و کثرت عساکر و زیاده روی در صرف اموال و تحمیل بر رعایا جهت تجهیزات جنگی و هوس جهانگیری تحذیر و به پیروی از اصول صلح و سلام امر نموده چنین فرمودند:

« اتقوا الله يا ايها الملوك ولا تتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به في الكتاب ولا تكونوا من المتجاوزين. إيساكم أن لا تظلموا على أحد قدر خردل واسلكوا سبيل العدل وإنه لسبيل مستقيم ثم

اصلحوا ذات بينكم وقاتلوا في العساكر ليقل مصارفكم وتكونن من المستريحين وإن ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا إلى كثرة الجيوش إلا على قدر الذي تحرسون بها بلدانكم وممالككم. اتقوا الله ولا تسرفوا في شيء ولا تكونن من المسرفين.»

و نیز فرمودند که هرگاه بنصایح الهیه اعتنا ننمایند عذاب الهی از جمیع جهات آنها را احاطه خواهد نمود.
قوله الاعلی:

« و إن لن تستنصحوها بما انصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبین، يأخذكم العذاب من كل الجهات ويأتبكم الله بعدله إذا لا تقدرون أن تقوموا معه وتكونن من العاجزين.»

و نیز علما و رؤسای ادیان و مذاهب متنوعه و سفراء دول خارجه و مامورین ایران و عثمانی را مورد خطاب خویش قرار داده کلماتی چند بر سبیل نصیحت و دلالت بخیبر فرمودند و همچنین در کتاب مستطاب اقدس خطابات عتاب آمیزی بشهر اسلامبول پایتخت امپراطوری

و مرکز خلافت و ساکنین آن و سایر اهالی حوزه
امپراطوری فرموده و از حوادث ناگوار آتیه آنها را
متذکر و آگاه فرمودند و بیانی مهیمن بامپراطور آلمان که
بواسطه غلبه بر سپاه فرانسه بقدرت کامل رسیده و
مست باده کبر و غرور شده بود، فرموده و مآل اسف
اشتمال آن ملک و ملت را صریحاً پیشگوئی و نبوت
فرمودند و نیز پادشاه اطیش را بواسطه عدم توجه
بمظفر امر الهی هنگام عزیمت به فلسطین و زیارت بیت
المقدس مورد سرزنش و ملامت قرار دادند و رؤسای
جمهور امریکا را باستماع ندای حق و رعایت عدالت در
امور مملکت داری متنبه و متذکر داشتند.

در باره اهمیت این الواح و خطابات مبارکه و تأثیر
آن در عالم آفاق و انفس علی بیانی که در لوحی خطاب
به نبیل (مندرج در صفحه ۲۹۶ کتاب اقتدارات) نازل
گشته چنین میفرمایند قوله الاعلی:

• این ایام بعد از ورود بسجن اعظم اراده الهیه
بآن تعلق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً

بأعلى النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض
لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمى
موسوم: الأول بالصیحة والثانی بالقارعة والثالث بالحقارة
والرابع بالساهره والخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و
الأزفة و الفزع الاكبر و الصور و الناقر و أمثالها، تا
جمیع اهل ارض یقین نمایند و بیصر ظاهر و باطن مشاهده
کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و
خواهد بود. بلایا و محن، سلطان سر و عین را از اظهار
امر منع ننموده و نخواهد نمود. لعمرک فی مجبوحه البلاء
من افق السجن اظهرنا الوجه مشرقاً بین العالمین ودعونا
الکل الى الله المقتدر العزيز الحكيم. ولکن بعد از اشراق
این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدد
افتاده اند و یلهون وراه ربك إن هم إلا فی تیار. و امر بغایت
شدید شده بشائیکه از ذکر و بیان خارج. از ما یظهر من
سلطان القدم قصد و فعل امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر
نیست. از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده ...

و نیز در لوحی دیگر میفرمایند قوله الاعلی:

« إنا لما وردنا السجن اردنا ان تبليغ الملوك رسالات
 ربهم مالك الرقاب ليعلموا أن البلاء ما منع الله عن سلطانه.
 يحكم كيف يشاء إنه هو المقتدر العزيز المنان. ينبغي لكل
 نفس أن يستقيم على الأمر على شان لا تمنعها البلاء عن
 ذكر الله رب الارباب ».

و نیز حضرت عبد البها ارواحنا لرمسه الاطهر فداء،
 در لوحی خطاب باقا میرزا قابل آباده ای میفرمایند:

« انذارات جمال مبارك بملوك ارض بنهات صراحت
 بدون تأویل و احتیاج تفسیر، در اثبات قوه قدسیه ماوراء
 الطبیعه، برهان کافی وافی است. سور ملوک را مطالعه
 نمائید و خطابه‌های شدید را دقت کنید و انذارات عظیمه
 را ملاحظه نمائید و خطاب یا اینها النقطة الواقعة بین
 البحرین را تمعن فرمائید و خطاب به طهران را نیز
 اندک ملاحظه کنید و خطاب بسواحل نهر رین را از
 نظر بگذرانید و تطبیق بوقوعات حاصله کنید که جمیع
 این انذارات در مدت قلیله تحقق یافت. آیا بادراك
 بذکاء طبیعی کشف این وقوعات مهمه در اندک زمان،

بیانی ممکن است و تحقق این وقوعات در ایام قلیله تصور
 میشود؟ لا والله مگر آنکه بقوه ملک مقتدر تحقق یابد
 و بکلمه نافذه اش مجرا کند و از پیش خبر دهد».

و نیز در سفرنامه اروپا صفحه ۱۹۵ از بیانات
 شفاهی حضرت عبد البها مذکور است:

« نطق مبارك از خطابات قلم اعلى راجع بامور آتیه بود.
 از جمله اینکه حضرت مسیح چون به بیت المقدس داخل
 شدند فرمودند: «هر آینه بشما میگویم که از این بعد سنگی
 بالای سنگی نخواهد ایستاد». پس از چهل سال که
 طبطوس بیت المقدس را فتح نمود، مسیحیان شرح و
 تفسیر نوشتند و این خبر خرابی را از احاطه علیه و
 خوارق عادات شمردند. و همچنین در بدو اسلام چون
 ملت فرس بر دولت روم غالب شد منکرین اسلام استهزا
 و تمسخر میکردند. زیرا فارسیان را غیر اهل کتاب
 و ملت روم را اهل کتاب میدانستند. لهذا میگفتند اگر اهل
 کتاب را بر سایرین تقدم و فضیلتی بود چگونه روم
 مغلوب ملتی مانند فارسیان میشد. آن بود که آیه مبارکه

«الم غلبت الروم وعم من بعد غلبهم سیغلیون»، نازل شد که هرچند روم مغلوب شد ولی عنقریب بزودی غالب خواهد گردید. بعد چون روم غلبه نمود علمای اسلام در جمیع تفاسیر این قضیه را اعظم برهان و خارق عادات شمردند، اما در این ظهور این گونه آیات و بینات را انکار مینمایند و بهیچ وجه متذکر نمی شوند. چقدر بی انصافی است. بجه صراحت خبر بیرون رفتن ارض سر (ادرنه) از دست سلطان عثمانی در آیات قلم اعلی نازل شد و همچنین خطابات بسایر ملوک و انقلابات طهران ولکن غافلان را ثمری نبخشید و من در امریکا گفتم که منتظر خبر خوش از آن شطر نباشید.

و همچنین در لوح خطاب باجای امریک میفرمایند:

«باری حضرت بهاء الله شصت سال پیش مانند آفتاب از افق ایران طلوع نمود و اعلان فرمود که افق عالم تاریک است و این تاریکی تانج و خیمه بخشد و حروربات شدید و وقوع یابد. در زندان عکا بامپراطور المان صریحاً خطاب میفرماید که حرب شدید واقع خواهد شد

و بر این ناله و حنین خواهد نمود و همچنین پادشاه ترك در حالیکه مظلوم بود و اسیر زندان او یعنی مسجون در قلعه عکا بود، صراحتاً مرقوم فرمود که اسلامبول بانقلابی عظیم گرفتار خواهد گشت بدرجه ای که اطفال و نساء بفریاد و فغان خواهند افتاد و خلاصه بجمیع پادشاهان و رؤسای جمهور مرقوم فرمود و عیناً واقع گشت و تعالی بی جهت منع حرب از قلم اعلی صادر شد و در جمیع آفاق منتشر گشت.

اینک که با درج مطالب فوق درباره اهمیت و عظمت الواح و آیات خطاب بسلاطین و رؤسا که جز قطره فی از آن دریای بیکران و غیر از حرفی از آن کتاب مبین بشمار نمی رود مقدمه این رساله پایان یافت، ذکر چند فرد از ایات حضرت نعیم را که در این باره گفته و در و لالی معانی سفته است مناسب مقام دانسته بمعرفی مخاطبین الواح مبارکه مزبوره و شرح حال هر يك تا اندازه فی که ارتباط با موضوع دارد و چگونگی نزول الواح و تحقق مواعید و اذارات مندرجه در متون آن خطابات

متعالیه میپردازیم .

حضرت نعیم علیه رضوان الله میفرماید :

سقوط عالم اقتدار امم
 حضرتش را ز امر باز نداشت
 بسلاطین بین چگونه نوشت
 با سلاطین نگر چگونه نگاشت
 خار و خاشاک فکر خود هر کس
 مانع سیل امر حق پنداشت
 هر کسی دم باین چراغ دمید
 خاک در چشم خویشان انباشت

سلاطین و رؤسائی که در الواح مبارکه مورد خطاب

قرار گرفته اند عبارتند از ناپلیون سوم پادشاه فرانسه،
 سلطان عبد العزیز پادشاه عثمانی و عالی پاشا صدر اعظم
 آن مملکت، ناصر الدین شاه پادشاه ایران، ویلهلم اول
 پادشاه المان، الکساندر دوم امپراطور روسیه، ملکه
 ویکتوریا امپراطریس انگلستان، فرانسوا ژرف امپراطور
 اطریش، پی نهم پاپ اعظم رئیس مذهب کاتولیک .

خطاب

ناپلیون سوم پادشاه فرانسه

برنس لوی ناپلیون سوم بناپارت پادشاه سابق هلاند و برادر زاده ناپلیون اول بود که پس از تبعید ناپلیون کبیر و انقراض امپراطوری فرانسه مدتی در سویس و ایتالیا و انگلستان بسر برد و پس از عزل لوی فلیپ از پادشاهی فرانسه، بآن کشور بازگشت و بواسطه توجیهی که عموم ملت بخانواده ناپلیون داشتند بدو او را بنیابتی مجلس مؤسسان انتخاب نموده سپس در سال ۱۸۴۸ ریاست جمهوری فرانسه برقرار داشتند. اما چون او شخص جاه طلبی بود و ریاست و حکم فرمائی خود را موقت دید در صدد تحکیم مقام خویش برآمد. ابتدا اقدام به تغییر قانون اساسی و بستن مجلس نمود و عدهائی از مخالفین خود را محبوس نموده از بین برداشت و بعد با تمهیدات و دسیسه هائی، با مراجعه بآراء عمومی بآرزوی خود که بازگشت سلطنت و انتخاب او بامپراطوری فرانسه



ناپلیون سوم پادشاه فرانسه

بود نائل آمد و خود را ناپلیون سوم نامیده در بین
دول اروپا مقام مهمی را احراز نمود و در سال ۱۸۵۴
که آتش جنگ بین دولت عثمانی و روسیه افروخته شد
باتفاق دولت انگلیس بحمايت از دولت عثمانی برخاست
و پس از آنکه این جنگ دو سال ادامه یافت در سال
۱۸۵۶ قلعه محکم سباستپول را تسخیر کرد و در شبه جزیره
کریمه بر دولت روسیه فاتح آمد.

نظر باینکه امپراطور مزبور بهانه و دست آویز خود
را در جنگ با روسیه حمایت جمعی از مظلومین قرار
داده و اظهار نموده بود که آه و ناله غرق شدگان
در بحر اسود مرا بقیام و داد خواهی کشانید و دم
از عدالت و انصاف زده بود، حضرت بهاء الله در
ایام توقف در ادرنه لوحی جهت او ارسال فرمود و
برای امتحان صدق نوایای امپراطور، مخصوصاً بیک لحن
مظلومانه و متواضع تکلم فرمود، و پس از شرح و
تفصیل بلیاتی که بر آنحضرت وارد آمده با این بیانات
باو خطاب فرموده است (ترجمه):

«در فقره بیانات که از طرف آن سلطان زمان ادا
گردیده بگوش این مظلوم رسیده است. درحقیقت این
بیانات، سلطان تمام بیانات است که نظیر آن از هیچ
سلطانی شنیده نشده: نخست آنکه در جواب دولت
روسیه که سؤال کرده بود چرا در کریمه بجنگ پرداخته
اید گفته اید ناله مظلومانی که بدون تقصیر و گناه در
دریای سیاه غرق شده اند در سحرگاهان مرا بیدار کرد،
لذا بجنگ پرداختم. ولیکن این مظلومان ظلمی بالاتر از
آن دیده و مصیبتی بیشتر از آن کشیده. زیرا بلیات
وارد بر آنان بیش از یک روز طول نکشید، در حالیکه
مصائبی که این عباد متحمل شده اند بیست و پنج سال
امتداد داشته و در هر آن بلیه شدید تری پدیدار
گردیده است.

«بیان متین دیگری که فی الحقیقه برای عالم، بیان بدیعی
بشمار میرود این بود: ما وظیفه داریم که انتقام مظلومان
را کشیده بی پناهان را پشتیبانی نمائیم. شهرت عدل
و انصاف امپراطور، بسیاری از نفوس را امیدوار

ساخته، زیرا سلطان زمان را سزاوار است که از حال
مظلومان استفسار نموده توجه خود را معطوف به حال
ضعفا سازد. در حقیقت مظلوم تری و بی پناه تر از این
آوارگان در روی زمین کسی نبوده و نیست!

بطوریکه مذکور است چون لوح مبارک بدست او
رسید اعتنائی ننموده گفته است (اگر این شخص خدا
است من دو خدا هستم)^۲

در لوح مبارک خطاب بشیخ محمد تقی اصفهانی،
معروف باقا نجفی فرزند شیخ محمد باقر اصفهانی در باره
لوح مزبور چنین میفرماید:

«از جمله دو کلمه از ناپلیون ثالث اصفا شد و آن
سبب شد که در ادرنه لوحی باو ارسال نمودیم، جواب
نفرمودند. بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر
ایشان نامه و دستخطی رسید، اول آن بخط عجمی و
آخر آن بخط خودشان مرقوم داشته بودند و اظهار

۲۰۱ - استخراج از ترجمه لوح مبارک. قد ظهر يوم المعاد.

عنایت فرموده بودند. مذکور داشتند که نامه را
حسب الخواش رساندم و إلى حين جوابی نفرموده اند
ولیکن بوزیر مختار خودمان در علییه و قونسولوس آن
اراضی سفارش نمودم، هر مطلبی باشد اظهار فرمایند
اجرا میگردد. از این بیان ایشان معلوم شد مقصود
این عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته اند.

چون پادشاه مزبور بلوح مبارک توجهی ننمود در
سال ۱۸۶۹ هنگامیکه آنحضرت در سجن عکا محبوس
بودند لوح دیگری خطاب باو نازل و با بیانات صریحه
عتاب آمیزی کذب ادعای او را مبنی بر حمایت مظلومین
آشکار و سرنوشت شوم و آینده حال پروبالش را پیشگونی
فرمودند، قوله الاعلی:

«أن یا ملک باریس نبئی التسیس أن لایدق النواقیس
تالله الحق قد ظهر الناقوس الأنخم علی هیکل الاسم الاعظم
و تدق أصابع مشیئة ربك العلی الاعلی فی جبروت البقا
باسمه الابهی. كذلك نزلت آیات ربك الکبری تارة

أخرى لتقوم على ذكر الله فاطر الأرض والسماء في هذه الأيام التي فيها ناحت قبائل الأرض كلها وتزلزلت أركان البلاد وغشت العباد غيرة الالحاد إلا من شاء ربك العزيز الحكيم تا آنکه میفرماید: «یا ملک إنا سمعنا منك كلمة تكلمت بها إذ سنك ملك الروس عما قضى من حكم الغزا إن ربك هو العليم الخبير. قلت كنت راقداً في المهاد أيقظني نداء العباد الذين ظلموا إلى أن عُرقوا في البحر الأسود، كذلك سمعنا وربك على ما أقول شهيد. نشهد بأنك ما أيقظك النداء بل الهوى لانا بلوناك وجدناك في معزل اعرف لحن القول وكن من المنفرسين لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله وراء ظهرك إذ أرسل اليك من لدن عزيز حكيم. إنا بلوناك به ما وجدناك على ما ادعيت. قم وتدارك ما فات عنك، سوف تفتي الدنيا وما عندك ويبقى الملك لله ربك ورب آباتك الأولين. بما فعلت تختلف الأمور في مملكتك ويخرج الملك من كفك جزاء عملك، إذا تجد نفسك في خسران مبین وتأخذ الزلازل كل القبائل هناك إلا بأن تقوم على نصرة هذا الأمر وتتبع الروح في

هذا السبيل المستقيم . .

در باره چگونگی ارسال لوح ثانی بجهت امپراطور در لوح «قد ظهر يوم الميعاد» چنین بیان فرموده اند:

«بقراریکه از منبع موثق شنیده شد حامل لوح دوم برای جلوگیری از تفتیش پاسبانان آنرا در کلاه خود مخفی داشته تا موفق شد آنرا بنهائنده فرانسه مقیم عکا تسلیم نماید و بقراریکه نبیل در تاریخ خود میگوید آن شخص لوح مبارک را بزبان فرانسه ترجمه کرده برای امپراطور فرستاد و بعدها همینکه آن نبوات بوقوع پیوست در زمرة مؤمنین داخل گردید.^(۱)

اندکی نگذشت که مصداق خطاب و مفاد نبوات لوح مبارک در باره او ظاهر و آشکار شده و تحت سلطنت او واژگون گردید، یعنی در سال ۱۸۷۰ درست یکسال پس از تاریخ نزول لوح ثانی بجهاتی که در کتب تاریخی اروپا

۱ - در کتاب مفاوضات میفرماید: «آن توفیق بواسطه قیصر کنفراکر با پوسه ارسال شده. قیصر کنفراکر پسر قونبول فرانسه بود و جمال مبارک جل ذکره الاعظم با او آشنائی و مرابطه داشت.

مندرج است نائرة جنگ بين فرانسه و المان برافروخته شد و سپاهيان طرفين در ميدان کارزار صف آراني نمودند. برخلاف آنچه که امپراطور و وزرائش پيش بيني نموده بودند سربازان فرانسه از حيث عده و تجهيزات بر سپاه المان تفوق و برتری نيافت. و در حالیکه امپراطور بفتح و فيروزی خود اطمینان کامل داشت و کسی گمان غلبه المان را نمی نمود در همان ماه اول جنگ (اوت ۱۸۷۰) در چند محل شکست خورده و سپاه المان قلعه محکم مس را با عده کثیری که فرمانده آن مارشال بازن بود محاصره نمود و در شدان نیز صد و بیست و چهار هزار نفر از سربازان فرانسه بسر داری ماک ماهون محاصره گشته و خود امپراطور که در این میدان جنگ حضور داشت ناگزیر از فرمانده سپاه المان امان خواسته است. برخلاف انتظار تمام دنیا، خود ناپلیون شخصاً نزد بیزمارک صدر اعظم معروف المان رفته تسلیم گشت. (۱) لذا او را اسیر و تحت نظر گرفته و بعداً

۱ - در هنگامیکه ناپلیون تسلیم شد این تلگراف را بیاکه اوزینی امپراطریس فرانسه محابره نموده است: ارتش با شکست روبرو شده هرچه کردم در میدان جنگ کشته نشدم. مجبورم برای اینکه از تلفات جلوگیری کرده باشم تسلیم شوم - ناپلیون

در انگلستان محسوس داشتند. ملت فرانسه نیز او را از سلطنت خلع کرده و بخسران عظیمی که مقدر شده بود مبتلا گردید و عاقبت در سال ۱۸۷۳ در حالیکه دستش از همه جا کوتاه و بحال اسارت بسر میرد ازین جهان در گذشت و فرزندان او پرنس ناپلیون نیز که چند سال بعد باتفاق عساکر انگلیس در دماغه امید با طوائف زلو مشغول زد و خورد بود مقتول گردید. امپراطوری فرانسه بجمهوری تبدیل یافت. و چون ملت فرانسه پس از تسلیم امپراطور تا پنج ماه دیگر بجنگ ادامه داده از خورد دفاع مینمود شهر پاریس محاصره و گلوله باران شده از حيث لذوقه دچار قحط و گرسنگی هولناکی گشت. بطوریکه اهالی ناگزیر از تناول حیواناتی مانند گربه و موش و غیره گشتند و عده کثیری تلف گردیده عاقبت ناچار تقاضای صلح نموده پرداخت مبلغ پنج میلیارد فرانک غرامت جنگ و واگذاری تمام ایالت آلاس و قسمت شمالی ایالت لرن و قلعه مس مجبور گشتند.

و یللم اول که تا صبح آن وقت فقط بنام پادشاه پروس

که یکی از قسمتهای ممالک المان بود نامیده میشد چون با تدبیرات صدر اعظم مشهور و معروف خود بیسمارک باین موقفیت نائل آمد و در ضمن جنگ، ممالک جنوبی المان را نیز با اتحادیه دول شمالی پیوسته بود، در روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ در قصر مجال ورسای که از بناهای لوی چهاردهم و نماینده دوره عظمت و شکوه سلطنت او بود تاجگذاری نموده و در آن مجلس سلاطین ممالک مختلفه المان رسماً او را بمقام امپراطوری کل ممالک المان تبریک و تهنیت گفتند و از آن پس امپراطوری آن مملکت در خانواده هوهنزلرن موروثی گشت و مملکت فرانسه از اهمیت و عظمتی که بین دول اروپا تحصیل کرده بود سقوط نموده در ردیف دول چهارم قرار گرفت.

در لوح مبارک که معروف بلوح استنطاق است در باره چگونگی نزول و ارسال لوح مزبور و تحقق مصادیق آن چنین مرقوم گشته است:

و معلوم اجباء الهی بوده در ایام توقف در ارض

سرّ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک، لاتمام حجة الله نازل و ارسال شد. از جمله بملك پاریس که در آن ایام رئیس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقای عرش حاضر بودم فرمودند: بعد از دعوی روس و عثمانی ملك پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع وجدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد. بعد ملك روس از ملك پاریس سؤال نمود که من تو هر دو اهل يك ملت بودیم، سبب چه که باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی؟ در جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید. ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخاستیم. بعد از آتمام این فقره فرمودند: حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمایم، اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمایم او را در آنچه گفته و الا بظنر کذبہ فیما ادعی وقال.

لذا لوحی باو نازل و ارسال شد. ابدأ خبری از او

نرسید، مع آنکه وزیری از وزرای او که سرآ اظهار حب
 مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصاً لوح
 را بملك رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم
 معذالک جوابی نرسید. این بود که بعد از عدم وصول
 جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخط فرنساوی شخصی
 نوشته و ارسال داشت. حال ملاحظه در لوح نمائید.
 آنچه بر او وارد شده از قبل تصریحاً من تلویح در آن
 لوح نازل. طوبی للقارئین طوبی للتفکرین طوبی للخلصین.

خُطَابُ بَدْرٍ

سُلْطَانِ عَبْدِ الْعَزِيزِ پادشاه عثمانی

وَعَالِي پاشا صِدِّيقِ الْعَظِيمِ

اولین لوح مبارک خطاب پادشاه عثمانی سلطان
عبدالعزیز و وزرائش در ایام توقف حضرت بهاء الله در
اسلامبول صادر گردید و علت نزول خطاب مزبور این
بود که در ایام توقف آنحضرت در اسلامبول که بیش از
چهار ماه بطول نیاچامید جز بیدار بعضی از اعیان و
اعاظم که بدیدن آمده و مشرف شده بودند بملاقات احدی
از رجال دولت و دربار سلطنت تشریف نبرده و حتی
همراهان راه از مرآوده با مأمورین دولت منع فرمودند
چنانچه در لوح شیخ این موضوع اشاره نموده میفرمایند:



سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی

«یوم ورود مہماندار دولت حاضر و ما را بمحلی کہ مامور بود برده فی الحقیقہ کمال محبت و عنایت از جانب دولت نسبت باین مظلومان ظاہر و مشہود. یوم دیگر شاہزادہ شیخ الدولہ و میرزا صفا بہ نیابت مرحوم مغفور مشیر الدولہ وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت علیہ از جملہ مرحوم کمال پاشا و این مظلوم متوکلا علی اللہ من غیر ذکر حاجت و مطالبی چہار شہر در آن ارض بودہ و اعمالش نزد کل معلوم و مشہود» (۱)

این موضوع بہانہ و مجالی بدست سفیر ایران یعنی میرزا حسین خان مشیر الدولہ داد کہ دربار عثمانی را نسبت بمحضرت بہاء اللہ بدگمان نمودہ و این عدم مراجعہ را حمل بر تکبر و بی اعتنائی بمقامات دولتی وا نمود کردہ

۱ - در سفرنامہ مبارکہ جلد اول صفحہ ۱۵۴ چنین مذکور است : بعد ذکر ایام اقامت جمال مبارک در اسلامبول و جلال و استغنائی طلعت قیوم و شہادت میرزا حسین خان میفرمودند کہ در طهران گفت فقط بہاء اللہ شخصی بود کہ در خارج سبب شر ایران و مرافزای ایرانیان گردید و در اسلامبول بأحدی اعتنا نمود» .

و اسباب رنجش مامورین دولت را فراہم نمود و سبب شد کہ پس از چہار ماہ توقف در اسلامبول دستور تبعید و نفی آنحضرت و ہمراہان صادر و مقرر گردید کہ در شہر ادرنہ سکونت اختیار نمایند. و این امر باعث تأثر شدید خاطر آنحضرت گردیدہ لوحی خطاب بسطان عبد العزیز و وزراء نازل و بوسیلہ یکی از مامورین ترکیہ جہت عالی پاشا صدر اعظم آندولت کہ با سفیر ایران متفق در تبعید حضرت بہاء اللہ بود ارسال فرمودند. در لوح «قد ظہر یوم المیعاد» راجع بلوح مزبور و تأثیر آن چنین میفرمایند :

«بطوریکہ بنیل در تاریخ خود ذکر کردہ آن لوح چنان تأثیر عمیق بوزیر بخشید کہ در موقع قرائت آن رنگش پرید و گفتہ بود مثل اینست کہ سلطان سلاطین بحقیقترین پادشاہ دست نشانده خود امر میدہد و طرز رفتارش را تعیین مینماید» .

در سورة الملوك در بارہ این وقائع خطاب بسفیر

ایران مرحوم مشیرالدوله چنین میفرمایند، قوله الاعلی:

« و أنت یا سفیر، تفکر فی نفسك أقل من أن تم
انصف فی ذاتک بأی جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء
واتبعت هویک وأعرضت عن الصدق وکنت من المفتقرین
بعد الذی ما عاشرتنی وما عاشرتک وما رأیتنی إلا فی
بیت أیک أيام التي فیها یذکر مصائب الحسین » .

و نیز خطاب بخود آنحضرت چنین نازل گشته:

« ثم ذکر حین الذی وردت فی المدینة (اسلامبول)
وظنوا وکلاء السلطان بأنک لن تعرف أصولهم و تکون
من الجاهلین . قل إی وربی لا أعلم حرفا إلا ما علنی
الله بجموده وإنا نقر بذلك و تکون من المقرین » .

لوح ثانی در اواخر ایام توقف مبارک در ادرنه
یعنی سال ۱۲۸۵ بلسان عربی بعنوان عالی پاشا صدر اعظم
آن مملکت نازل گردیده و او را دران لوح به « یارتیس »
خطاب میفرمایند، باین جهت معروف به « لوح رئیس »

است^۱. عالی پاشا و فؤاد پاشا دو نفر از رجال مهم
دربار امپراطوری عثمانی بودند که گاهی عالی پاشا صدر
اعظم و فؤاد پاشا بوزارت خارجه ^{سرتیبه} میگردید و بعضی
اوقات بالعکس. و این دو نفر همیشه ندیم و مقرب نزد
پادشاه بوده و فرمان نفی و تبعید حضرت بهاء الله بدستور
آنها صادر گردید. در لوح مزبور شرحی از عظمت و
قدرت امر الهی و اینکه هیچ صاحب شوکت و اقتداری
نمی تواند از پیشرفت امرش جلوگیری نماید بیان فرموده
و بروز انقلاب و اضطراب شدید و خروج ادرنه و
ولایات دیگر را از حوزه متصرفات عثمانی و عاقبت
خسران مآل صدر اعظم و سلطان و تغییر و تبدیل
امور ملک و ملت را با کمال صراحت نبوت فرمودند،
قوله الاعلی:

« یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهیمن القیوم إنه

۱- حضرت عبد البها در لوح خطاب باقا میرزا نزل الله ابن بنان الملك
میفرمایند: سوال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده
بودید این رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بمحدود
انبیاد و از آنجا بسجن عکا شد.

ینادی بین الأرض والسماء ویدعو الخلق إلى المنظر الأبهی
 ولا یمنعه قباعک ولا نباح من فی حواک ولا جنود
 العالمین یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول
 الله فی الجنة العلیا وغرتک الدنیا بحیث اعرضت عن
 الوجه الذی بنوره استضاء الملاء الاعلی، سوف تجد
 نفسك فی خسران مبین. واتحدت مع رئیس العجم فی
 ضرّی بعد إذ جئتکم من مطلع العظمة والسکبریا بأمر
 قرت منه عیون المقریین سوف تبدل أرض السرّ
 (ادرنه) وما دونها وتخرج من ید الملك ویظهر الزلزال
 ويرتفع العویل ویظهر الفساک فی الاقطار وتختلف الأمور
 بما ورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین ویتغیر
 الحکم ویشدد الأمر بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب
 وتبکی الأشجار فی الجبال ویمجرى الدم من الأشياء وترى
 الناس فی اضطراب عظیم^۱.

۱ - در خاتمه این لوح مبارک، جناب حاجی محمد اسمعیل ذبیح برادر حاج
 میرزا جانی کاشانی را بقب انیس یاد میفرماید: «دع ذکرى الرئیس
 ثم اذکر الانیس الذی استأنس بحب الله وانقطع عن الذین اشرکوا
 وکالوا من الخامرین». ایشان حامل نسخه‌ی از این لوح مبارک جهت
 احبای ایران بودند و زیارت این لوح مبارک و تحقق مواعید آن
 سبب مزید ایمان و ثبوت جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی گردید.

و همچنین پس از آنکه عالی پاشا مجدداً فرمان دیگری
 صادر و آنحضرت و همراهان را بزندان عکا نفی ابد
 نمود و با نهایت شدت و سختی دستور حبس و مراقبت
 صادر نموده ممنوع از خروج و ملاقات کرد، لوح
 دیگری بلسان فارسی جهت او ارسال فرمودند، در آن
 لوح میفرمایند:

«فلم اعلى میفرماید، ای نفسی که خود را اعلى الناس
 دیده و غلام الهی را که چشم ملاء اعلى باو روشن و
 منیر است ادنی العباد شمرده‌ی. غلام توقعی از تو و
 امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هر یک
 از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سبحانیه که از عالم باقی
 بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی
 فرموده اند، امثال تو، آن نفوس مقدسه را که اصلاح
 عالم منوط و مربوط بآن היאکل احدیه بوده از اهل
 فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند.»

در این لوح مراتب مظلومیت و صدمات وارده بر

همراهان از رجال و نساء و اطفال را با بیان رقت انگیزی توضیح و تبیین فرموده و بی اعتباری و عدم پایداری مقامات سلطنت و حکم فرمائی را در ضمن مثال و حکایت خیمه شب بازی که معروف بخیمه شاه سلیم است و سابقاً در مجالس جشن و سرور عروسی اعیان و بزرگان نمایش داده میشد مجسم و مصور فرموده از اینکه نزول قهر و غضب الهی نزدیک بوده شورش و اضطراب سهمگینی آن مملکت و ساکنینش را بزودی احاطه خواهد کرد با عبارات صریح و واضحی پیشگویی فرمودند،
 قوله جل ثنائه :

« کفی از طین عندالله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما ولو یشاء لیجعلکم هباء منبثاً وسوف یاخذکم بقهر من عنده ویظهر الفساد ویختلف مالکم إذا توحون و تتضرعون ولن تجدوا لانیفسکم من معین ولا نصیر . این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابدآ متنبه نشده و نخواهد شد و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده

بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند و سکر سلسیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاگرد ابدآ شکوه نداشته و ندارند بلکه دماءشان در ابدانشان در کل حین از رب العالمین آمل و سائل است که در سبیلش بر خاک ریخته شود .

و در باره غفلت و بی خبری اولیاء امور و ساکنین شهر اسلامبول که از بلا یای وارده ابدآ متذکر و متنبه نشده اند چنین میفرمایند :

« چند مرتبه بلایا بر شما نازل و ابدآ التفات ننمودید ، یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت ، چنانچه شعرا قصائد انشا نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا بحال نشده ، مع ذلك بر غفلت تان افزوده و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید . »

و نیز نسبت به نزدیک بودن موعده نزول قهر و سخط الهی بر آن مملکت باین عبارت انذار میفرمایند :

« ولیکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید . »

علاوه بر خطابات مزبور که در دو « لوح رئیس » درباره وقایع و حوادث شوم و عبرت انگیز آن مملکت نازل گردیده در کتاب مستطاب اقدس نیز در طی یک خطاب اهالی آن کشور را مورد توجه قرار داده و با عبارات تنبه آوری آنها را از خواب غفلت و بی خبری که احاطه شان نموده آگاه میفرماید ، قوله عز بیانه :

« یا معشر الروم نسمع بینکم صوت البوم أ أخذکم سکر الهوی أم کنتم من الغافلین . »

و همچنین بشهر اسلامبول پایتخت بحال آن امپراطوری که مقر سلطنت استبدادی سلطان عبد العزیز قرار گرفته چنین خطاب میفرماید :

« یا أیتها النقطة الواقعة فی شاطیء البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم واشتمت فیک نار البغضاء علی شأن ناح

بها الملاء الاعلی والذین یطوفون حول کرسی رفیع . نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل والظلام یفتخر علی النور وإنک فی غرور مبین . أغرتک زینتک الظاهرة سوف تفتی ورب البریة ، وتنوح البنات والأراامل وما فیک من القبائل ، كذلك ینبئک العلم الخبیر . »

چندی نگذشت که آثار قهر و غضب الهی ظاهر و آشکار گردیده و مصداق آن نبوات تحقق یافت . ابتدا فؤاد پاشا وزیر خارجه که با همکار خود عالی پاشا کمر بضدیت و دشمنی امر الهی بسته و علت اصلی آن بشمار میرفت پس از یکسال که حضرت بهاء الله بزندان عکا تبعید گردید بجزای عمل خود گرفتار شده پیاریس فرار نمود و عاقبت در سال ۱۸۶۹ میلادی مطابق با سال قمری ۱۲۸۶ در شهر نیس فوت نمود .

در لوحی که از قلم مبارک حضرت بهاء الله پس از فوت او خطاب بجناب شیخ کاظم سمندر نازل شده و معروف به « لوح فؤاد » است در باره فوت دهشت

آور فؤاد پاشا بیانات قهر آمیزی نازل و از اینکه بزودی عالی پاشا نیز از مقام خود عزل و تحت سلطنت سلطان عبدالعزیز هم واژگون خواهد شد بیان صریحی باین عبارت میفرمایند، قوله الاعلی :

« إعلم إن الذين حكموا علينا قد أخذهم الله كبيرهم (فؤاد پاشا) بقدره وسلطان فلما رأى العذاب فرأى إلى باريس وتمسك بالحكام قال هل من عاصم ضرب على فمه وقيل لات حين مناص فلما نفت إلى ملائكة القهر كاد أن ينعدم من الخوف قال عندي بيت من زخرف ولى قصر فى البغاز تجرى من تحته الأنهار . قال اليوم لا يقبل منك الفداء لو تآتى بما فى السر والأجهار ، أما تسمع ضجيج آل الله الذين جعلتهم أسارى من دون بينة ولا كتاب . قد ناح من فعلك أهل الفردوس والذين يطوفون العرش فى العشى والأشراق قد جاء قهر ربك إنه لشديد المحال . قال كنت صدر الناس وهذا منشورى . قال خذ لسانك يا أيها الكافر بيوم التناد . قال هل لى من مهلة لأدعو أهلى ؟ قال هيات يا أيها المشرك بالآيات . إذا

نادته خزنة الهاوية قد فتحت لك يا أيها المعرض عن المختار أبواب النار إرجع إليها إنها تشتاق إليك . أنسيت يا أيها المردود إذ كنت نمرود الآفاق؟ بظلمك تحت آثار الظلم التى أتى بها ذوى الآوناد، تالله بظلمك انشق ستر الحرمه وتزلزلت أركان الفردوس . أين مهربك والذى يعصمك من خشية ربك المختار، ليس لك اليوم من مهرب يا أيها المشرك المرتاب . إذا أخذته سكرات الموت وسكر بصره، كذلك أخذناه بقهر من لدنا، إن ربك شديد العقاب . ناديه ملك عن يمين العرش هذه ملائكة شداد، هل لك من مفر؟ قيل لا جهنم التى منها يغلى الفواد واستقبل روحه ملائكة العذاب . قيل ادخل هذه هاوية وعدت بها فى الكتاب وكنت تنكرها فى اللبالي والأيام، سوف نازل الذى مثله (عالی پاشا) ونأخذ أميرهم (سلطان عبدالعزیز) الذى يحكم على البلاد، وأنا العزيز المختار .

عالی پاشا نیز که خبر عزل و ذلت او را در این لوح صریحاً وعده فرمودند چند سال بعد از نفی جمال

مبارك بعكا از مقام خود معزول و به نكبت و بدبختی شدیدی مبتلا گشته عاقبت در سال ۱۸۷۱ میلادی مطابق با ۱۲۸۸ قمری فوت نمود. و اما سلطان عبدالعزیز بواسطه سوء سیاست خارجی و داخلی و توطئه‌ئی که در خفا برای عزل او ترتیب داده شده بود منجر بانقلاب و شورش جمعیت جوانان ترك و آزادی طلبان گردیده فتوای شیخ الاسلام بر عدم لیاقت و خلع او از سلطنت صادر شد و بالتیجه در روز دوشنبه ۶ جمادی الاولی سال ۱۲۹۳ قمری مطابق با ۲۹ می سال ۱۸۷۶ میلادی عساکر بری و بحری قصر سلطنتی را غفلةً احاطه نموده عدم تمایل ملت و خلع او را از سلطنت ابلاغ نمودند و خود و عائله اش را در سرای توبقیو محبوس و چهار روز بعد در حالیکه قوای عقلانی خود را از دست داده و دچار اختلال حواس شده بود در زندان کشته شد.

حضرت بهاء الله در باره او چنین میفرماید: «شاه ایران چون از دست جاهلان آسیب دید آنچه کرد راه بچائی داشت ولی سلطان آل عثمان بدون سبب و جهت

بر ظلم قیام نمود و ما را بخص عکا فرستاد و در فرمان شاهانه مقرر داشت که احدی پیش ما نیاید و بشدت تمام مبعوض خاص و عام باشیم، لذا دست قدرت ربانی بزودی انتقام کشید و سمیرین و وزیرین بی نظیرینش عالی و فواد را اول ییاد فنا داد و بعد از ان دست قدرت به برچیدن بساط عزت عزیز گشاد و آنچه أخذ عزیز مقتدر،^۱

پس از او سلطان مراد پنجم فرزند سلطان عبدالحمید را که برادرزاده اش بود بسلطنت اختیار نمودند، ولی او شخصی عیاش و دائم الخمر بود، لذا پس از سه ماه از مقام سلطنت معزول و برادر دیگر او عبدالحمید ثانی در سال ۱۸۷۶ بسلطنت برقرار گردید. این شخص نیز فوق العاده جیون و مستبد بود و همه کس حتی نزدیکان خود سوء ظن شدیدی ابراز میداشت. در ایام حکم فرمائی خود تا آنجا که با ایام اخیر حیات ظاهری حضرت بهاء الله در عالم ادنی ارتباط داشت، بر بلیات

۱ - استخراج از لوح قرن بقلم مبارك حضرت ولی امر الله،

و شدائد افزود و مخصوصاً پس از صعود آنحضرت رویه فی را که در باره حضرت عبدالبها اتخاذ نمود این بود که دستورات جدیدی برای محبوسیت و قلعه بندی آن حضرت صادر نمود و بر اثر گزارشهایی که از ناحیه مخالفین باو رسید دچار توهم گشته هیئتی برای تفتیش و رسیدگی اعزام داشت و تصمیم بر نفی و اعدام آن حضرت گرفته بود. تمام این اعمال او و رفتار گذشته سلطان عبدالعزیز موجب تسریع در تحقق بقیه مواعید الهی گشت و در زمان او که تمایل شدید بحکومت استبدادی داشت علائم و آثار انحطاط سریع و سقوط امپراطوری عثمانی از هر طرف آشکار و تجزیه و تفکیک قسمتها و ایالاتی که آن مملکت وسیع را تشکیل داده بود آغاز گردید. اجمال این حوادث آنکه الکساندر دوم امپراطور روسیه که همیشه در فکر تلافی شکست جنگ کریمه بود با مردم رومانی و سربستان و قره طاغ همدست شده بهانه نجات اسلاوها با دولت عثمانی وارد جنگ شد و سرانجام دولت عثمانی در ژانویه سال ۱۸۷۸ شکست خورده و سپاهیان روس شهرهای صوفیا و فیلی پوپولی و ادرنه را متصرف

شده و شهر اسلامبول پایتخت امپراطوری بخطر افتاد. سلطان عبد الحمید ناگزیر تقاضای ترك محاربه نمود و در قریه سان استیفانو عهدنامه صلح بین طرفین منعقد گردید که طبق آن، متصرفات عثمانی در اروپا بسواحل دریای اژه و ولایت اسلامبول و سالونیک و آلبانی منحصر گشت. ولی بعد از چند ماه بر طبق تقاضای دولت انگلیس و فرانسه کنگره فی در برلین بریاست بیسمارک تشکیل شد و در مواد آن تجدید نظر بعمل آمده طبق مقررات آن بلغارستان اصلی استقلال تام یافت و روملی شرقی به استقلال داخلی نائل آمد و اداره نواحی بوسنه و هرزه گرین باطریش واگذار شد و ممالک سربستان و رومانی و قره طاغ هم استقلال کامل گرفته از تحت اختیار آن دولت بیرون آمد و سرزمین بسارابی در اروپا و قلعه قارص و بندر باطوم و قسمتی از ارمنستان در آسیا سهم دولت روسیه گردید و قبرس نیز تحت تصرف دولت انگلیس درآمد و بالاخره سلطنت عبد الحمید نیز مورد نفرت و انزجار عمومی قرار گرفت زیرا علاوه بر خودرانی و بیدادگری، در رفتار با ملل

و مذاهب دیگر نهایت خشونت و تعصب توأم با قساوت بکار میرد چنانچه چندین مرتبه بأذیت و آزار عیسویهای قلمرو سلطنت عثمانی فرمان داد و عده زیادی از ارامنه را که بعضی دویست هزار و بقول دیگر سیصد هزار نفر گفته اند قتل عام نموده جوی خون جاری ساخت. این رویه موجب دخالت دول اروپا گردیده و آزادی خواهان به جنب و جوش آمده کمیته‌ئی بنام اتحاد و ترقی تشکیل دادند و در همان ایامی که هیئتی مخصوص برای تفتیش به عکا ارسال داشته بود و آنها با اوراقی مملو از تهمت و افترا مراجعت و همه انتظار صدور فرمان اعدام و یا تبعید حضرت عبدالبها را بصحرای فیزان داشتند. عبدالحمید مورد سوء قصد آزادی خواهان واقع گردید و در روز جمعه موقعیکه از مسجد خارج میشد بمی در نزدیکی او منفجر شد و جمعی از همراهان او را مقتول و مجروح نمود و خود او چندان دچار بیم و هراس گردید که دیگر موضوع عکا و حضرت عبدالبها را فراموش نمود. این قضیه عاقبت منجر بشورش و انقلاب گردیده فتوای شیخ الاسلام مبنی بر محکومیت او صادر و اعلان

گردید و بالتیجه در ماه آوریل سال ۱۹۰۹ از سلطنت خلع و حکومت مشروطه برقرار و در بندر سالونیک محبوس گشت و تا موقعیکه شهر مزبور در سال ۱۳۳۰ هجری بدست یونانیان افتاد، در آنجا بسر میرد و ازان بعد با اروپا تبعید شد و در فوریه سال ۱۹۱۸ فوت نمود.

پس از خلع سلطان عبدالحمید یکی از برادران او را بنام سلطان محمد خامس بسلطنت اختیار نمودند. در زمان او آتش جنگ بین المللی سراسر اروپا و آسیا را فرا گرفت و دولت عثمانی در ردیف متحدین المان وارد میدان کارزار گردید و پس از چهار سال که دوران زد و خورد امتداد یافت سپاهیان عثمانی بفرماندهی جمال پاشا که وعده اعدام حضرت عبدالبها و خراب نمودن مقامات متبرکه را داده بود در جبهه مصر و فلسطین دچار شکست فاحشی شده خود او در مدت کمی فرار را بر قرار ترجیح داده از میدان جنگ بدر رفت^۱ و سپاه انگلیس بسرمداری ژنرال النبی بیت المقدس

۱ - حضرت عبدالبها در لوح خطاب بجناب حکیم باشی قزوینی میفرماید:

را بتصرف آورده و در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸

... جمال خونخوار چند مرتبه بعکا و حیفا وارد و از عبدالبها استفسار نمود ولی من گاهی در مقام اعلی بودم و گوی در عقبه مقدسه جمال ابهی، و نمی خواستم با او ملاقات نمایم. بعد ملاحظه شد که این، سبب ازدیاد بغضا، خواهدگشت. شی در جبل کرمل در مهانخانه المانی بود، مرا با متصرف عکا وعده گرفت، متصرف حاضر شد و تبلیغ وعده خواهی نمود، باهم متفقاً رقییم و چون نشستم و قونسول المان موجود، بدون تمهید مقدمه بآلبادهه گفت: ارباب اختلال بر دو قسمند اختلالی سیامی و اختلالی دینی، باصطلاح عثمانیان این کله یعنی مفسدینی که فتنه برپا میکنند و حکومت و سلاطنتها را زروزر میکنند و ادیان را بهم میزنند. چون خود جمال پاشا و رفقاییش سلطنت عثمانی را برهم زده بودند، ملاحظه کردم جز شوخی مناسب نیست. گفتم الحمد لله از مفسدین سیامی ضرری حاصل نشد انشاء الله از مفسدین دینی نیز ضرری حاصل نخواهد شد. بسیار خندید و بترکی گفت «طوغریدر». باری با مزاح با او صحبت داشتم، بعد گفتم که جناب پاشا، اختلاف مذاهب کمر اسلام را شکست، بهتر ایست که که بعد از حرب، جمیع رؤسای مذاهب را در اسلامبول جمع نمایید و بقوت قاهره اینها را متحد و متفق کنید، من میگویم که جمیع را یک ملت و یک مذهب نمایم و اگر نشد شما بقوت قاهره کل را مجبور نمایید. بسیار پسندید، و میگریون و میگری الله والله خیر الما کرین. و حال آنکه در بیت المقدس بمحضر جمعی گفتم و قونسول المان حاضر بود که من انشاء الله این سفر مصر را فتح میکنم و مظفر آ عودت مینمایم و اول کاری که خواهم کرد عبدالبها را بدار میزنم. قونسول المان آمد و محرمانه کیفیت را خبر داد و همچنین دیگران. در جواب گفتم اگر پاشاه مظفر مراجعت نماید، خون خود را حلال مینمایم و زینت دار میشویم. چندی نگذشت صبحی قونسول حاضر، گفتم

عثمانی را درهم شکست و شهر دمشق و حلب بتصرف قوای ژنرال مزبور درآمد و با سفائن جنگی بسوی اسلامبول رهسپار گردید. دولت عثمانی ناگزیر تسلیم شد و درخواست صلح نمود و از طرف دیگر کشورهای عربی که در تحت حکومت عثمانی بودند بعضی در حین جنگ بین المللی و برخی پس از خاتمه جنگ رایت استقلال برافراشته دولت جدا گانه عربی تشکیل دادند.

امر عجیبی ظاهر، پس پرروز در خلیج جنگ بود و امروز تلغرافی از جمال پاشا از بئر سبع رسید که نزدیک این جاست. متحیر ماندیم که مردار جنگ چگونه منفصل از لشکر شد؟ در جواب گفته شد این واضح است بمجرد دخول در حرب لشکر را گذاشته راه فرار اختیار فرمودند، معنی دیگر ندارد. قونسول بسیار خندید و گفت باید همین قسم باشد. باری پاشا آمد، گفت این جنگ نبود کشف تعرضی بود، خواستیم دشمن را بیازمائیم. روز بروز حضرت پاشا به تحلیل رفت، عاقبت فی الحقیقه فرار اختیار فرمود تا ثابت شود کل الامور فی قبضه قدرتك اسیر و إن ذلك عليك سهل یسر.

توضیح آنکه جمال پاشا و انور پاشا و طلعت پاشا از رجال ترکیه و در جنگ جهانی اول از رؤسای معروف ترکیه و همچنین رؤسای مقتدره حزب اتفاق و ترقی بودند. این جمال پاشا عاقبت در اواخر سنه ۱۳۴۰ قمری مطابق با ۱۹۲۲ میلادی در تقایس بدست چند نفر بمحول الحویه بقتل رسید.

سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه و فلسطین تحت نظر انگلیس قرار گرفت.

سلطان محمد خامس در ماه ژوئن ۱۹۱۸ از این جهان درگذشت و سلطان محمد ششم آخرین سلطان این سلسله جانشین برادر شد. ولی ضربتی دیگر بر بنیان متزلزل امپراطوری عثمانی وارد شد که بقایای آنرا بکلی محو و نابود نمود و آن نهضت مصطفی کمال پاشا اتاتورک قائد کبیر ترکیه جدید بود که بدوره حکمرانی و سلطنت آل عثمان که مدت شش قرن و نیم بر ممالک وسیعہ امپراطوری فرمانفرمانی داشت خاتمه داد و حکومت جمهوری جایگزین آن گردیده و مرکز حکومت از شهر اسلامبول بشهر انقره انتقال یافت و طبق تصمیم مجلس کبیر ترکیه در تاریخ اول نوامبر ۱۹۲۲ مطابق نهم صفر ۱۳۴۱ مقام سلطنت بکلی ملغی گردیده و سلطان محمد مزبور از اسلامبول به جزیره مالطه گریخت. و چون سلاطین عثمانی حائز دو مقام سلطنت ظاهری و خلافت اسلامی بودند مجلس شورای ملی عبدالمجید

خان دوم را بخلافت رسمی برداشت ولی دیگر آن قدرت سابق را دارا نبود و کمی نگذشت که همین عنوان و مقام خلافت نیز در سوم مارس ۱۹۲۴ مطابق ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۴۳ بکلی لغو گردیده دولت جدید ترکیه تمام افراد خاندان سلطنتی آل عثمان را از مملکت خارج کرد و همین عبدالمجید خان خلیفه مخلوع نیز در ضمن آنان بود و او در سال ۱۹۴۴ در یکی از مهانخانهای محقر پاریس با ذلت و بیچارگی جان داد و جنازه اش را بمسجد پاریس نقل نمودند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

در لوحی که بامضای خادم و بعنوان جناب آقا میرزا آقا افغان نازل گردیده چنین میفرمایند، قوله الاعلی:

«..... و آنچه در امورات بعد که از قبل در الواح الهی نازل شده، بتصریح تمام بوده من غیر تلویح. اگر نقسی در لوح فؤاد و لوح رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد بمن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیر و مبهوت میشود حرف بحرف ظاهر

شده . بعد از تنزیل هر يك از الواح بعضی از قلوب
مطمئنانه تعجب نمودند که این فقرات چگونه ظاهر خواهد
شد ؟ این عبد معروض داشت : سوف ترون . یومی
از ایام این عبد عرض نمود که اگر رئیس تائب شود
آیا میشود بقمیص عفو فائز گردد . إذا توجّه وجه القدم
وقال والله الذی لا اله الا هو ینظر کل ما أنزله الرحمن
فی اللوح ، بعد بلسان پارسی فرمودند اگر همه آسمان و
زمین جمع شوند و بخوانند که يك حرف از لوح رئیس
را تغییر دهند قادر نبوده و نخواهند بود . اگر کسی آن
لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایاتی که بر رئیس و
اتباع او و ممالک او وارد شده اطلاع یافته باشد ،
لیصبح بین الارض والسماء باسم الله ربنا العلی الاهی .
الناس نیام ، فی الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند
تا وقتی که خود را در درکات یعنی در مقامات خود
ملاحظه کنند .

خطاب به
پادشاه المان

ویلم اول از خانواده هوهنزرن و هفتمین پادشاه
پروس بود که بکمک وزیر اعظم خود بیسمارک موفق
گردید. ایالات و ممالک داخله المان را که هر یک مستقل
و دارای پادشاه جداگانه بود متحد گرداند و چون
در جنگ سال ۱۸۷۰ بطوریکه مذکور شد بر ناپلیون
سوم غالب گردید و در قصر ورسای تاجگذاری نمود،
پادشاهان و دوکهای قسمتهای مختلفه المان او را رسماً
بامپراطوری آن کشور شناختند و بنیان سلطنت و
حکم فرمائی او بر تمام آن مملکت استوار شد. در همین
موقع حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس با عباراتی
صریح و واضح از غروری که بر اثر این فتح و ظفر



ویلم اول پادشاه المان

بر او مستولی شده بود او را تحذیر و بتوجه و اطاعت امر الهی نصیحت فرمودند و در ضمن خطاب بسواحل نهر رن که در سرحد بین فرانسه و المان است از وقوع جنگ دیگری که آن اراضی را بخون آغشته خواهد نمود پیشگویی و سقوط آن امپراطوری نوزاد و ضجه و ناله ساکنین برلین را نبوت فرمودند، قوله الاعلی:

«قل یا ملک برلین (ویلم اول) اسمع النداء من هذا الهيكل المبين إنه لا إله إلا أنا الباقي الفرد القديم، إياك أن يمنعك الغرور عن مطلع الظهور أو يحجبك الهوى عن مالك العرش والثرى، كذلك ينصحك القلم الاعلى إنه هو الفضال الكريم. اذكر من كان اعظم منك شأنًا وأكبر منك مقامًا (ناپليون سوم) أين هو وما عنده! انتبه و لا تكن من الراقدين.... يا ملك تفكر فيه وفي أمثالك الذين سخرروا البلاد وحكموا على العباد، قد أنزلهم الرحمن من القصور إلى القبور، اعتبر وكن من المتذكرين...»

و خطاب بسواحل رود رن چنین میفرمایند:

«یا شواطیء نهر الرن، قد رأيناك مغطاة بالدماء (در جنگ ۱۸۷۰) بما أسل عليك سيوف الجزاء ولك مرة أخرى ونسمع حنين البرلين ولو أنها اليوم على عز مبین...»

ویلم اول که مورد خطاب مبارك قرار گرفت از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۸ سلطنت نمود و در سن نود و یکسالگی درگذشت و پس از او فردريك سوم پسرش جانشین گردید ولی سه ماه بیشتر سلطنت ننموده بمرض سرطان فوت نمود و ویلم فرزند او که نوه ویلم اول و از جانب مادر نوه ویکتوریا ملکه انگلستان بود بسلطنت رسید و مقدر بود که مواعید حضرت بهاء الله در باره المان و سواحل رود رن در زمان امپراطوری او تحقق یابد. این پادشاه که در سن بیست و نه سالگی بر اریکه حکم فرمائی مطلقه جالس شد بحکومت استبدادی بیشتر متمایل بود و از آغاز سلطنت با بیسمارک صدر اعظم پیر دانای خود مخالفت نموده او را معزول داشت و تمام کوشش خود را صرف تقویت سپاه و تجهیزات نموده و در سیاست بحری با انگلیس

دعوی همسری و رقابت نموده با کمک قوای بحری خود مستعمراتی بدست آورد و از هر جهت سلطنت آلمان جانشین امپراطوری فرانسه گردید و از این روی تمام دول اروپا بهراس افتادند تا آنکه دول مقتدره بر سر مسائل بالکان اختلاف حاصل نموده و کینه جوئی فرانسه با المان برای تصرف ایالات الزاس و لرن و نفوذ و ازدیاد قدرت المان در اروپا و آسیا و رقابت اقتصادی و تجاری و بسط مستعمرات، افق سیاست بین المللی را تیره و تار نمود و همه مترصد و منتظر بهانهئی بودند که آتش جنگ برافروخته شود و این انتظار چندان بطول نیانجامید که واقعه کشته شدن ارشیدوک فرانسوا فردیناند و لیمهد اطریش دست آویز اعلان جنگ جهانگیر گردیده و آتش آن تا مدت چهار سال قسمت مهمی از دنیای متمدن را خراب و ویران ساخته ساکنینش را بگودال نیستی و هلاکت کشانید. و اجمال این قضیه آنکه و لیمهد اطریش با همسر خود سوفی دو هوهنبرک در ضمن سفر رسمی که بشهر سراجوا پایتخت بسنی نموده بود بدست یکی از محصلین سربی موسوم به گراویلوز پرنسیپ در

تاریخ ۲۸ ژون ۱۹۱۴ بضرط گلوله کشته شدند و دولت اطریش جمعی از وطن پرستان صربستان و ولیمهد آن دولت را محرک این قضیه دانسته بصربستان اعلان جنگ داد و روز بعد بلسگراد را گلوله باران نمود. دولت روسیه بکمک صربستان و دولت آلمان بکمک اطریش وارد میدان جنگ شده و بعداً سایر دول قویه نیز بطرفداری هر یک از متخاصمین قیام و پیوستگی خود را بجهتک رسماً اعلام کردند. دولت آلمان تا پایان جنگ قریب چهارده میلیون سپاه بمیدانهای مختلف اعزام داشت و در همه جا فتح و غلبه نمایان نصیب آن دولت گردید و آوازه پیشرفتهای او دنیا را بوحشت و اضطراب انداخته، حتی در ایران طرفداران آلمان و نفوسی که نسبت بآئین بهائی نظر خوبی نداشتند آیات نازلہ در کتاب اقدس را درباره المان بر فراز منابر بطور استهزا قرائت نموده و مردم را بر علیه بهائیان تهییج می نمودند.

ناگهان برخلاف انتظار مردم، سپاهیان المان و متحدینش در جبهه فرانسه و فلسطین دچار شکستهای

پی در پی گشته و از پا درآمدند و حکومت المان تقاضای متارکه جنگ نمود و جمعیت سوسیالیستها در داخله کشور سر بشورش و انقلاب برداشته تخت امپراطوری المان وازگون و ویلهلم ناگزیر از سلطنت استعفا داده با ولیعهد و خانواده اش بمملکت هلند پناهنده شد. و برلین دچار هرج و مرج گشته قحطی شدیدی اهالی را در مضیقه انداخته و حکومت جمهوری رسماً اعلان گردید، و بموجب مقررات عهدنامه صلح که در قصر ورسای همان محلی که ویلهلم اول پس از غلبه بر فرانسه تاجگذاری نموده و بامپراطوری رسیده بود و در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ منعقد و بامضای نمایندگان المان رسیده بود، آن مملکت خلع سلاح گردید و غرامات کمرشکنی بر ساکنین آن سرزمین تحمیل شد. و دو ایالت الزاس و لرن بفرانسه مسترد شد و در خارج اروپا از تمام مستعمرات خود صرف نظر نمود و از سنگینی بار تحمیلات و تضییقات حنین و ناله برلین بتمام معنی مرتفع گشت و بطوریکه پیشگویی شده بود سرحدات المان و فرانسه در نواحی رودخانه رن بار دیگر بخون آغشته گردید.

حضرت عبدالها در لوحی خطاب باحباب باطوم میفرمایند: «از این حرب جدید و انقلاب شدید نفوس خفته بیدار شدند و غافلان هوشیار گشتند و صیت تعالیم الهی در جمیع اقالیم اشتهار یافت. منطوق کتاب اقدس و سوره هیکل بعد از پنجاه سال جمیع ظاهر و محقق گشت و خطاب ببرلین، چون افق مبین ظاهر و آشکار شد و عتاب بویلهلم سرش واضح و مبرهن گردید و خطاب بنقطه واقعه بین البحرین مانند نیرین واضح و مشهود شد و آیه قد استقر علیک کرسی الظلم، هویدا و مشهود گشت و همچنین اخبارات عظیمه و حوادث کلیه که از قلم اعلی صادر گشته.»



ناصرالدین شاه پادشاه ایران

خطابیه

ناصرالدین شاه

ناصرالدین میرزا فرزند ارشد محمد شاه که در حیات پدر پس از عزل شاهزاده بهمن میرزا از فرمانرمانی آذربایجان، چند سالی بسمت ولیعهدی و حکمرانی آن صفحه، در تبریز روزگار میگذرانید. پس از فوت محمد شاه در سنه ۱۲۶۴ بسن هیجده سالگی بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و تا سال ۱۳۱۳ مدت نیم قرن سلطنت طولانی او ادامه یافت. دوران سلطنت و فرمانروائی او مملو از حوادث و واقعات جانگداز هولناکی از قبیل قتل و خونریزی و حبس و غارت و اذیت و آزارهای ناروانی است که بفتوای علما و فرمان او در باره مؤمنین بامر مبارک با نهایت شدت و قساوت اجرا شده است. واقعه قلعه طبرسی و شهادت

مظلومانه جمعی از اصحاب و نفوس مهمه و شهادت شهدای
 سبعة در طهران و شهادت جناب وحید و عده کثیری
 از اصحاب در فیروز و حادثه زنجان و شهادت جناب حجت
 و اتباع ایشان و بالآخره فاجعه عظمی شهادت حضرت
 رب اعلی در تبریز و مذبحه کبری شهادت هشتاد نفر
 از مؤمنین در طهران و حبس حضرت بهاء الله در سیاه
 چال طهران و تبعید و سرگونی آنحضرت از شهری بشهری
 و عاقبت محبوس نمودن در قلعه عکا و حوادث خونین
 دیگر از شهادت مظلومین و بی گناهان کلا در عهد سلطنت
 و دوره فرمانروائی این پادشاه و بدستور او واقع
 شده است.

این پادشاه که چهارمین سلطان سلسله قاجاریه میباشد
 از اوان جوانی غرق در دریای شهوت و کامرانی و
 محصور به عده فی از متملقین و چاپلوسان درباری بود،
 لذا از علم و اخلاق بی نصیب و از سیاست مملکت داری
 و رعیت پروری و عدالت گستری بی بهره. و خلاصه
 شخصی بود خودخواه و مستبد الرای و در حال خشم

و غضب، قسی القلب. و بسا اتفاق می افتاد که خود ناظر منظره هولناک جان دادن محکومین میکردید و چون در سال ۱۲۶۸ هجری مورد حمله عده‌ئی از بایان واقع گردید بریختن خون جمعی ییگناه فرمان داد و از آن بعد کمر همت بر قلع و قمع این طائفه بسته و آنچه در قدرت و توانائی داشت برای ریشه کن نمودن این آئین از سرزمین ایران بکار برد. عمال دولت و عامه ناس نیز بتأسی از روش پیشوایان دینی و مملکتی خود دست تطاول گشوده و زمین کشور مقدس ایران را بخون مظلومین رنگین نمودند.

نوك خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست
آفتی بود این شکار افکن کزین صحرا گذشت

در آن هنگام که شعله قهر و غضب شاه مزبور خرمن هستی بایان را سوخته و هر روز جمعی بی گناه تسلیم دژخیمان سفاک میکردید حضرت بهاء الله لوحی غزوا خطاب باو نازل فرموده پس از ذکر مظالم و مصائب وارده و اشاره به بی انصافی علما و پیشوایان با عباراتی

در نهایت خضوع و خشوع او را برعایت حق و عدالت نصیحت فرمودند و شمه‌ئی از مراتب ثبات و استقامت یاران را در برابر حوادث ناگوار و صبر و بردباری اولیاء الهی بیان و برای رفع سوء تفاهماتی که در اثر القائنات سوء اطرافیانش در او ایجاد گردیده قسمتی از کلمات و آیاتی که برای تعدیل روش اخلاقی بایسان در الواح و رسائل متعدد نازل و اثراتی که بر آن مترتب گردیده درج فرمودند تا شاید متذکر گشته بتلافی مافات پردازد. ابتدای لوح مبارک باین عبارات شروع میگردد، قوله الاعلی:

• یا ملك الارض اسمع نداء هذا المملوك إني عبد
آمنت بالله و آیاته و فدیت بنفسی فی سبیلہ و یشهد بذلك
ما أنا فيه من البلیایه التي ما حملها احد من العباد و كان
ربي العليم علی ما أقول شهيداً. • و بعد میفرمایند:

• یا سلطان إني كنت كأحد من العباد و راقداً علی
المهاد، مرت علی نسام السبحان و عتلتنی علم ما كان.

ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز عليم.... قل
يا سلطان انظر بطرف العدل إلى الغلام ثم احكم بالحق
فيما ورد عليه، إن الله قد جعلك ظله بين العباد و آية
قدرته لمن في البلاد أن احكم بيننا و بين الذين ظلمونا
من دون بيّنة ولا كتاب منير.... أن يا سلطان لو
تسمع صرير القلم الأعلى و هدير ورقاء البقا على أفنان
سدرة المنتهى في ذكر الله موجد الاسماء خالق الارض
والسما، ليبلغك إلى مقام لا ترى في الوجود إلا نجلى
حضرة المعبود و ترى الملك أحقر شيء عندك تضعه لمن
أراد و توجه إلى أفق كان بأنوار الوجه مضيئاً....

« ملك عادل ظل الله است در أرض، باید کل در
سایه عدلش مأوی گیرند و در ظل فضلش یاسابند.
این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص بعضی
دون بعضی شود چه که ظل از مظلّ حاکمست....
بشأنی امر را در پیشگاه حضور سلطانی مشتبه نمودند که
اگر از نفسی از این طائفه عمل قبیحی صادر شود آنرا از
مذهب این عباد می شمردند فوالله الذی لا إله إلا هو

این عبد ارتکاب مکاره را جایز ندانسته تا چه رسد
بآنچه صریحاً در کتاب الهی نهی آن نازل شده....
ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت
که این عبد با علماى عصر مجتمع میشد و در حضور
حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود. این عبد
حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت
امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد. و
بعد الامر بیدک و أنا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی
أو علی..... فسوف یأتی یوم فیہ ینوحون و
ییکون فوربى لو خیرت فیما هم علیه من العزة والغناء
والثروة والعلاء والراحة والرغاء وما أنا فیہ من الشدة
والبلاء لاخترت ما أنا فیہ الیوم و الآن لا أبدل ذرة
من هذه البلايا بما خلق فی ملکوت الانشاء.... و نسأله
تعالی بأن يجعلک ناصرآ لأمره و ناظرآ إلى عدله لتحکم
على العباد کما تحکم على ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره
لنفسک إنه هو المقدر المتعالی المہیمن القیوم».

این لوح مبارک که معروف بلوح سلطان است در

ادرنه نازل گردیده و از سایر الواح سلاطین مفصل تر و تنها لوحی است که بوسیله قاصد مخصوص، از عکا بطهران ارسال گردید. در ظهر لوح مزبور باین عبارات عالیات، مبعوث شدن شخص منقطع و از خود گذشته فی را برای انجام این رسالت خطیره مستلک میفرماید:

«هو الله تعالى، نسل الله بأن يبعث أحداً من عباده و ينقطعه عن الامكان و تزين قلبه بطراز القوة والاطمئنان لينصر ربه بين ملاء الاكوان و إذا اطلع بما نزل للحضرة السلطان يقوم و يأخذ الكتاب باذن ربه العزيز الوهاب و يمشی مسرعاً إلى مقر السلطان و إذا ورد مقر سريره ينزل في الخان ولا يعاشر مع أحد إلى أن يخرج ذات يوم و يقوم على معبره و إذا ظهرت طلائع السلطنة يرفع الكتاب بكال الخضوع والآداب و يقول قد ارسل من لدى المسجون. و ينبغي له أن يكون على شأن إن يأمر السلطان بالقتل لا يضطرب في نفسه و يسرع إلى مقر الفداء و يقول ای رب لك الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک و قدرت لی الشهادة فی سبيلک فوعزتک لا أبدل هذه الكأس بکؤوس

العالمین لأنک ما قدرت لها من بدیل ولا يعادلها الکوثر و السلسیل و إن ترکه و ما تعرض علیه يقول لك الحمد یا رب العالمین. إني رضيت برضائك و ما قدرته لی فی سبيلک ولو أني أردت أن تصبغ الأرض بدمي فی حبک و لكن ما أردته هو خير لی إنک تعلم ما فی نفسي و لا أعلم ما فی نفسك و أنت العليم الخبير.

چندی نگذشت که مسئول آن حضرت در باره برا نگینخته شدن شخص منقطعی که حامل این لوح مبارک گردد باجابت مقرون و جناب میرزا بزرگ خراسانی ملقب به بدیع، فرزند جناب حاج عبدالمجید نیشاپوری در سن هیجده سالگی در زندان عکا تشرف حاصل نموده و با استحضار از مخاطراتی که در سبیل این رسالت پر مخافت موجود بود با کمال شهامت و شجاعت انجام این خدمت مهم را بر عهده گرفته عازم ایران گردید. جناب حاج میرزا حیدر علی در کتاب بهجة الصدور راجع بجناب بدیع و چگونگی این رسالت چنین مرقوم داشته است:

حضرت امین، قبل از امین حال (مقصود نویسنده حاج شاه محمد امین ملقب بامین الیان است) روحی فداها حکایت فرمود، حضرت بدیع، آقا بزرگ اسمش بود و مشرف شد و ابدآ تصور این حال و تخطر این وجدان را از ایشان نمی نمود و يك مرتبه یا بیشتر وحده بمشول مشرف شد و مرخص شد و بحیفا رفت و جعبه كوچك يك شبر و نیم طول و شبر کمتر عرض و قطر چهار يك شبر عنایت شد که در حیفا با چند لیره باو برسانم و نمیدانم که در جعبه چیست. ایشان را در حیفا ملاقات نمودم بشارت دادم که امانتی دارید و عنایتی در حق تان شده است. و رفقیم خارج شهر، در کرمل جعبه را تسلیم نمود و بدو دست گرفت و بوسید و سجده نمود. پاکتی هم محتوم از او آنرا هم گرفت و بیست سی قدم دور از من رو بساحت اقدس نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار بشارت و نصرت و آثار بشارت و مسرت از چهره اش باهر، ذکر شد ممکن است لوح مبارك منیع را زیارت نمود؟ فرمود وقت نیست. دانستم مطلبی است که باید

ستر کند چیست؟ ابدآ این حال را گمان نمی کرد و این مأموریت را تصور و تخطر نمی نمود. ذکر شد برویم در حیفا که فرموده اند وجهی بشما تقدیم نمایم. فرمود بیلد نمی آیم، شما بروید و بیاورید. رقم و برگشتم و ایشانرا آنچه تفحص کردم نیاقم و رفته بودند و به بیروت نوشتیم بدهند، ندیده بودند. از ایشان خبر نداشتم تا خبر شهادت شان را از طهران شنیدیم. دانستیم در آن جعبه لوح مبارك حضرت سلطان بوده و آن پاکت لوح مبارك مقدس بشارت شهادت آن جوهر ثبات و استقامت. و جناب حاجی علی مرحوم اخوی حضرت آقا احمد پرتسعید روحی فداها میفرمود: از طرابزان تا تبریز بعضی منازل خدمت میرسیدیم و همراه میشدیم، بسیار بشاش و خندان و صابر و شکور و حلیم و خدوم بودند و جز این نمی دانستیم که مشرف شده است و مرخص شده و بخراسان وطنش مراجعت مینماید. و بمرات و کرات دیده شد صد قدم زیادتر یا کمتر راه می رود و از راه خارج میشود و رو بساحت اقدس افتاده سجده مینماید و شنیده شد که عرض میکرده است:

« خدا یا آنچه بفضل بخشیدی بعدل مگیر وقوه حفظش عطا فرما » .

جناب بدیع بدون آنکه در راه کسی را ملاقات نماید یکسر بطهران ورود نمود و چون شاه و درباریان در نیاوران رحل اقامت افکنده بودند بآنجا عزیمت نموده سه شبانه روز بر سر سنگی مقام گرفت و روز و شب منتظر موکب پادشاهی بود که از آن حدود عبور نماید و یا بحضور شاه باریافته امانت الهی را برساند. روز چهارم شاه با دورین از بالای عمارت سلطنتی اطراف را تماشا مینمود، او را در بالای سنگ دید که لباس سفیدی در تن داشت. شخصی را در پی تحقیق حال او روانه داشت و معلوم گردید حامل نامه‌ی از جانب شخص بزرگی است که میخواهد بدست خود بشاه تسلیم نماید. همینکه بحضور شاه طلیده شد لوح مبارک را با شهامتی بی نظیر تقدیم داشته گفت (یا سلطان قد جئتک من سباء بنیاء عظیم). شاه از بیباکی او هراسناک گشته امر بحبس و آزار داد تا رفقای خود را نشان

دهد. پس از سه روز بر اثر زجر و شکنجه بوسیله میله‌های آهنی که در آتش گذاخته و بر بدن نحیف او گذاشته میشد در همانجا بکمال مظلومیت شهید و در گلدوگ مدفون گردید (ماه ژوئیه سال ۱۸۶۹ و سال ۱۲۸۷ هجری). و اما شاه توفیق مبارک را نزد علما فرستاد و جواب آنرا خواست. آنها لوح منیع را اعاده داده و بهانه اینکه این شخص معارض دین و دشمن پادشاه است خود را از انجام این تکلیف میرا داشتند.

و در لوح مبارک^۱ چنین میفرمایند، قوله الاعلی: « أن یا قلم أن اذکر إذ أرسلنا لوحنا الذی سمی بالصیحة لى رئیس البریة و أرسله إلى الذین اشتهروا بالعلم فلما قرأوا تحیروا و تکلموا بأهوائهم، إن ربک هو العلیم المحیط. منهم من قال إنه أراد السلطنة، قل ویل لك یا ایها

۱ - این لوح مبارک از قلم حضرت بهاء الله خطاب بجناب ابن اصدق نازل و عنوان آن اینست « قد نزل لابن امم اله الاصدق علی قبل نبیل علیه بهاء اله الایهی » .

الغافل البعيد، إنا أمرنا الملوك أن يدعوها ورائهم مقبلين
إلى الله العزيز الجليل، إنا نصدق ظهور العقل بين الكل
إذ ترى السلطنة المطلقة مطروحة على التراب ولن يتقرب
إليها أحد كذلك قضى الأمر في لوح مبین . قل إنها من
أحقر المقام عندي ولو أنك تراه من اعلى المقام أن أفتح
بصرک لتعرف من يحکم قلبه علی من فی السموات والأرضین .

و در باره حضرت بدیع در الواح متعدده از قلم
اعلی آیتی نازل گردیده . از جمله در لوحی خطاب به
طیب میفرمایند، قوله الاعلی :

« اینکه در باره انقلاب و اختلاف ایران مذکور
نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الألواح، ای طیب
قبل از ارسال بدیع، حجت الهی بر اهل آن دیار کامل
و بالغ نه، چه که رئیس از تفصیل بتامه مطلع نبوده
و نفسی هم جهره کله حق بر او القا نکرده، و لکن
بعد از ظهور بدیع بقدرت منیع الهیه و ابلاغ کله ربانیه
و کتاب الهی، حجت و برهان کامل و بالغ شده، چون

بنعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهریه هم ممنوع
گشتند ختم بود این بلاه من لدی الله مالک الاسماء .^۱

و همچنین در لوح مبارک خطاب برضا، او را بلقب
غفر الشهدا ملقب فرموده میفرمایند: « و منهم غفر الشهداء
الذی أحضرناه لدی الوجه و خلقناه بكلمة من لدنا ثم
أرسلناه بكتاب ربك إلى الذی اتبع هواه و نصننا فيه
ما تممت به حجة الله علیه و برهانه علی من فی حوله .^۲

و نیز در لوح مبارکی که در صفحه ۱۹۶ کتاب مبین
بطبع رسیده میفرمایند: « قل أ ما رأیت كيف خلقنا
البديع بروح القدرة والاقنذار و أرسلناه ككرة النار
بلوح ربك المختار؟ هل يقابل أمره ما عند خلقه؟ لا
ورب العالمین . قل هل رأیت شبهه ما ظهر فی ظهور من
الظهورات؟ لا و فاطر السموات و الأرضین .»

و نیز در لوح مبارک خطاب به ابابدیع که در صفحه

۱ - کتاب اقتدارات صفحه ۳۱۸ .
۲ - مجموعه الواح مبارک صفحه ۳۳۰ .

۲۲۹ کتاب مبین مندرج است چنین میفرمایند:

«واعلم لما اردنا خلق البديع أحضرناه وحدة وتكلمنا بكلمة إذا اضطربت أركانها أمام الوجه بحيث كاد أن ينصعق. عصمناه بسلطان من لدنا ثم شرعنا في خلقه إلى أن خلقناه ونفخنا فيه روح القدرة والافتقار بحيث لو امرناه يستخرج من في السموات والأرض إن ربك هو المقدر المختار. فلما تم خلقه من كلمة ربك وخلقته من نسمة الوحي، ابتسم تلقاء الوجه وتوجه إلى مقر الفداء بقدرة و سلطان. وأقبل على شأن انقلب به أهل الملاة الأعلى وسكان مدائن الاسماء إذا ارتفع النداء من شطر الكبرياء: تبارك الأبهي الذي خلق ما شاء إنه هو العزيز الوهاب. ياليت كنت حاضراً لدى العرش إذ تكلم معه لسان القدرة بما تطير به الأرواح فلما أرىناه ملكوت الأمر وتجلينا عليه من مشرق الوحي، أنار من أنوار ذاك الأشراق قد أخذه الابتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة ربك مالك الأبداع. به قوت عيون النصر وزين هيكल الأمر تعالى هذا المقام الذي ما حملت

ذکره الألواح و عجزت عنه الأقلام . .

و نیز در لوح مبارک دیگر که در صفحه ۲۷۰ کتاب مبین مندرج است میفرمایند: «إعلم بأنا ألقينا على الملك كلمة من عندنا إنه توقف نسل الله أن يهديه إلى صراط المستقيم. بعثنا أحداً من عبادنا وألبسناه قيص الانتطاع وزينناه بطراز القوة والاطمئنان و أرسلناه إليه بكتاب مبین و بلغنا إليه رسالات ربه لعله يتذكر ويخشى. إن ربك هو الحاكم على ما يشاء لا تمنعه سطوة الذين ظلوا كذلك أخبرناك لتطلع على ما قضى من لدن ربك العزيز الجليل .»

۱ - جناب شیخ کاظم سمندر در رساله تاریخ خود در قسمت شرح حال جناب علی قبل اکبر ابادی امرالله در باره قحط و غلاتی که پس از شهادت جناب بدیع در ایران رخ داده است چنین مرقوم داشته اند: «و در سال ۱۲۸۸ که بسبب شهادت حضرت بدیع در ایران قحط و غلا اسفلا یافت و جمعی کثیر از گرسنگی بهلاکت رسیدند، این بزرگوار ترجماً علی الکل من الداخل و الخارج عریضة بشفاعت بتوسط جناب خادم بحضور مبارک معروض داشته رفع بلا و دفع غلا مستلک مینماید. در جواب، این بیانات را میفرمایند، قوله: «و اینکه در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودند این از وعده الهی بود در الواح، چنانچه در همان سنه که لوح منبج به بد بدیع ارسال شد در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً

عاقبت این پادشاه که شایستگی و لیاقت انجام او امر الهی را در اثر آن همه مظالم از خود سلب نموده بود هنگامیکه مقدمات تشکیل جشن پنجاه ساله سلطنت او فراهم و بین تمام طبقات ساکنین پایتخت جنبش مخصوصی مشاهده میشد در روز جمعه ۱۷ ذیقعده از سال ۱۳۱۳ هنگام ظهر در حرم شاه عبدالعظیم هدف طپانچه میرزا رضا کرمانی از اتباع سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی واقع و مقتول گردید.

حضرت بهاء الله در لوحی در حق او چنین میفرماید:
 • از جمله (سلاطین ارض) سلطان ایران است که هیکل امر (حضرت باب) را در هوا معلق و با شقاوتی بقتل

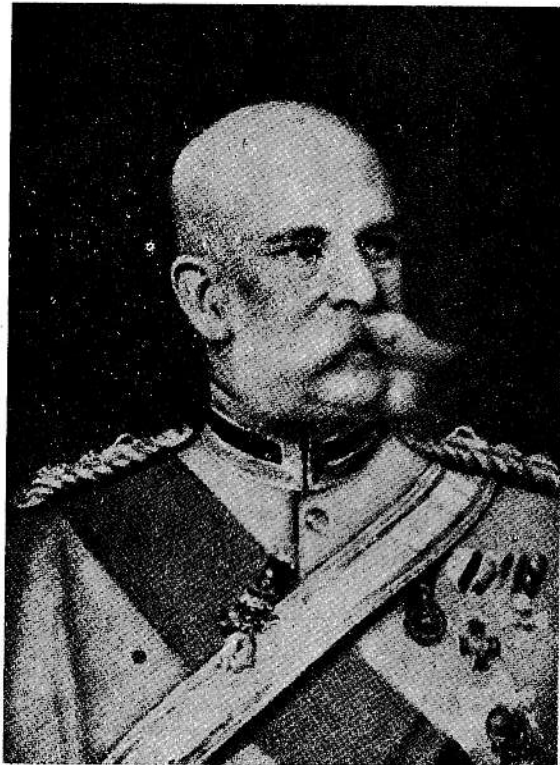
نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده چنانچه آیه نازل که مضمون آن اینست اگر نظر بملاحظه احباب نبود کل هلاک میشدند ولیکن بعد از وصول مکتوب آنجناب تلقا عرش حاضر شدم و استدعای آنجناب را معروض داشتم. فرمودند شفاعت ایشان قبول شد، سوف یرون انفسهم فی رخاء مبین. و بعد فرمودند ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو میدانی که آن مظلوم بکتابی فرستاده شد که ابدأ از برای نفسی در آن عذری باقی نمانده و اصل امر بکمال تصریح اظهار شده، معدک ورد علیه ما ورد، اتهم .

رسانید که تمام موجودات و اهل جنت علیا و ملاء اعلی بر او گریستند بعلاوه بعضی از نزدیکان ما را مقتول و دارائی ما را غارت و عائله ما را اسیر دست ظالمین نمود و بکرات ما را محبوس ساخت. تالله الحق احدی نمیتواند آنچه در زندان بر ما وارد شده احصا نماید جز خداوند محصی علیم قدیر پس از آن ما و اهل الله را از وطن تبعید کرد و در نتیجه با حزن مبین بعراق وارد شدیم و در آنجا متوقف بودیم تا آنکه سلطان روم (سلطان ترکیه) بر علیه ما قیام کرد و ما را بمقر سلطنت خود احضار نمود. چون بدانجا رسیدیم صدماتی بر ما وارد شد که موجب مسرت خاطر سلطان ایران گردید بعد ما باین زندان که دست احباب از دامان ما کوتاه بود وارد شدیم رفتار او با ما چنین بود (ترجمه).

پس از او مظفر الدین شاه بسطانت رسید، در دوره

او نهضت‌های آزادی طلبی شروع و مردم ایران که از مظالم استبداد سلطنت ناصرالدین شاه بجان آمده بودند برای تأسیس حکومت مشروطه و ایجاد عدالت خانه قیام نموده و فرمان مشروطه را در ایام واپسین شاه (۱۶ ذیقعد ۱۳۲۳ سال) بامضای او رساندند وی چند روز بعد در گذشت. جانشین او محمد علی میرزا با آنکه بحمايت از حکومت قانونی مشروطه سوگند یاد نموده بود، چندی نگذشت که مخالفت نموده و آزادی خواهان را مورد تعقیب قرار داد و مجلس شورای ملی را بتوپ بست و بر اثر این اقدام انقلابات خونینی در پایتخت و اکثر شهرهای ایران رخ داد و عاقبت منجر بتسلط مشروطه خواهان و خلع او از سلطنت گردیده از ایران خارج شد (جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ هجری) این کشمکشها که روز بروز بر شدت آن افزوده میشد دوران حکمرانی آل قاجار را کوتاه نموده و احمد شاه فرزند محمد علیشاه مخلوع آخرین پادشاه قاجاریه بر اثر اهمال در امور و ضعف نفس که غالباً اوقات خود را بمسافرت اروپا و دوری از مملکت میگذارید یکباره تخت و تاج را از

کف داد یعنی در سال ۱۳۰۴ شمسی موقعیکه بسفر اروپا رفته بود و از حال ملك و ملت برکنار بود مجلس او را از سلطنت خلع کرد و بدوره سلطنت این سلسله خاتمه داده شد.



فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش

خطاب پادشاه اطریش

پادشاه اطریش نهمه که طرف خطاب قرار گرفته است فرانسوا ژوزف برادر زاده فرديناند پادشاه اطریش و هنگری است که پس از کناره گیری او از سال ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۷ مدت شصت و نه سال بر آن کشور سلطنت نمود. او از سلسله خاندان هابسبورگ از اشراف قدیم زوایی در المان بود که این خاندان با تدابیر سیاسی دولت ژرمنی اطریش را در وینه تشکیل داده و بر متصرفات خود افزوده و تدریجاً اساس سلطنت خود را بر آن سرزمین استوار نمودند بطوریکه امپراطوری اطریش از عوامل مهم سیاست اروپا بشمار میرفت. فرانسوا ژوزف مردی بود بلند همت ولی متکبر و خود خواه و جاه طلب. سفری بأراضی مقدسه نموده بیت

المقدس را دیدن نمود و با آنکه برای او میسر بود که در این موقع از امر مبارک تحقیق نماید معینا توجیهی ننمود. لذا حضرت بهاء الله در کتاب اقدس خطاب عتاب آمیزی پیدایش مزبور فرموده و او را از جهت قصوری که نسبت به تحقیق امر الهی نموده مورد سرزنش و ملامت قرار دادند، قوله الأعلی:

«یا ملک النسمه کان مطلع نور الاحدیه فی سجن عکا
 إذ قصدت المسجد الأقصى (معبد سلیمان) مررت وما
 سئلت عنه بعد إذ رفعت به کل بیت وفتح کل باب منیف
 قد جعلناه مقبل العالم لذكری و أنت نبذت المذكور إذ
 ظهر بملکوت الله ربك و رب العالمین . کنا معک فی
 کل الاحوال و وجدناک متمسکا بالفرع غافلا عن الاصل
 إن ربک علی ما أقول شهید قد أخذتبا الاحزان بما
 رأیناک تدور لاسمتنا ولا تعرفنا أمام وجهک افتح البصر
 لتنظر هذا المنظر الکریم.»

از همان موقعی که این آیات بقلم آن حضرت نازل شد

مصیبت‌های جانگدازی پی در پی بر شخص پادشاه وارد گردید. ردلف ولیعهد او در حالیکه ستانی دختر پادشاه باژیک زوجه او بود با دوشیزه‌ئی از اهالی وین بنام بارونس ماری دسترا ارتباط حاصل نموده و با او خیال ازدواج داشت و امپراطور موافقت نموده او را مورد ملامت و سرزنش قرار داده دستور داد رابطه خود را با آن دوشیزه قطع نماید. لذا ردلف مصمم بخودکشی شده روزی که در جنگل مایرلینک با دوشیزه مزبور مشغول تفریح و گردش بود ناگهان حال جنون آمیزی پیدا نموده و با رولور ابتدا آن دختر و سپس خود را کشت (۱۸۸۹).

ملکه اطریش الیزابت که از قیود درباری خسته و با امپراطور میانه خوبی نداشت و دائماً در مسافرت بسر میرد عاقبت در سال ۱۸۹۸ در شهر ژنو هنگامیکه از روی پل مون بلان باتفاق یکی از همراهان خود میگذشت مورد حمله ناگهانی یکی از آنارشیدستهای ایتالیائی موسوم به لوکچنی واقع و بضرب کارد بقتل رسید.

فرزند دیگر او ارشیدوک فرانسوا فردیناند که پس از ردلف بسمت ولیعهدی برقرار شده بود با همسرش صوفیا در سفر رسمی بشهر سرايو پایتخت بسنی در روز یکشنبه ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ بدست يك نفر از محصلین سربی موسوم به گراویلو پرنسیپ مقتول گردید و با این حادثه جنگ عالم سوز برپا شد و اساس سلطنت این خاندان که از چندی قبل در اثر اختلافات داخلی موجبات تزلزل و انهدام آن فراهم شده بود در پایان این جنگ فروریخته و تحت امپراطوری آن که تقریباً پنج قرن برقرار و دوام یافته بود و ازگون گردید. زیرا ملل و نژادهای مختلفه که از حیث زبان و عادات و رسوم با یکدیگر اختلاف کلی داشته در تحت حکومت و سلطه امپراطوری اطریش بسر میبردند هر کدام خواستار استقلال داخلی شده بطرق مختلفه از همکاری با مجلس وینه سر باز میزدند و باین سبب تدریجاً از قدرت و توانائی پادشاه کاسته شد و چون هنگامه جنگ بین المللی برپا گردید و خود امپراطور در ۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۴ بدروود حیات گفته شارل اول بجایش برقرار

گشت و سپاهیان اطریش که دوش بدوش سر بازان
آلمان در میدانهای کارزار بچنگ و جدال مشغول بودند
مغلوب گشتند. دامنه اختلافات داخلی روز بروز وسیع تر
گردیده و ملل مختلف امپراطوری در راه آزادی و
استقلال خود بیشتر کوشیده با آرزوهای دیرینه خود
رسیدند و عاقبت در روز چهارم نوامبر ۱۹۱۸ که قرارداد
مترکه جنگ بین اطریش و متفقین منعقد گردید سلطنت
خاندان هابسبورگ منقرض و حکومت جمهوری اعلان
گردیده شارل اول ناگزیر از سلطنت کناره گیری کرده
بسویس فرار نمود.

خطاب بند پادشاه روس

پادشاه روس که مورد خطاب حضرت بهاء الله قرار گرفت نیکلایویچ الکساندر دوم فرزند نیکلای اول تزار روسیه است که در سال ۱۸۵۵ بجای پدر نشست و او از سلسله رومانوف یعنی اولاد میخائیل رومانوف میباشد که در سال ۱۶۱۳ بر تخت سلطنت مسکو جلوس نموده و از آن بعد سلطنت روسیه در خاندان او برقرار گردید. حضرت بهاء الله خطاب بامپراطور مزبور میفرماید، قوله الاعلی:

«یا ملک الروس اسمع نداء الله الملك القدوس و
اقبل إلى الفردوس المقر الذي فيه استقر من سمی بالاسماء
الحسنی بین الملاء الاعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله



الکساندر دوم امپراطور روسیه

الهی الاهی، إياك أن یحجک هویک عن التوجه إلى ربك الرحمن الرحیم، إنا سمعنا ما نادیت به مولیک فی نجویک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی، أجبناک بالحق إنا ربك هو العلیم الحکیم . قد نصرنی أحد سفرائک إذ كنت فی السجن تحت السلاسل والأغلال، بذلك كتب الله لك مقاماً لم یحط به علم أحد إلا هو، إياك أن تبدل هذا المقام العظیم إياك أن یمنعک الملك عن المالك إنه قد أتى بملکوته، وتنادی الذرات قد ظهر الرب بمجده العظیم قم بین الناس بهذا الأمر المبرم ثم ادع الأمم إلى الله العلی العظیم .

این پادشاه شخصاً مرد رئوف و خوش نیتی بوده و در ابتدای سلطنت و حکم فرمائی خود اصلاح امور اجتماعی اهالی کشور و مخصوصاً دهقانان را وجه مهم خود ساخته مجالس شورای ولایتی تشکیل داد و بر شورشیان از اهالی لهستان غالب گردید . و در سال ۱۸۷۷ با دولت عثمانی برای جبران شکست کریمه که در زمان پدرش نیکلای اول واقع شده بود بچنگ پرداخت

و سپاهیان روس در آغاز جنگ بسرعت پیشرفت نموده به قسطنطنیه رو آوردند ولی ناگهان سردار ترك عثمان پاشا در شهر پلونا راه را بر آنها سد نمود و در سه جنگ بزرگ عده زیادی از سپاهیان روس را بهلاکت رسانیده بیم شکست سختی جهة امپراطور میرفت لذا در پنهانی متوسل به پدر آسمانی شده طلب فتح و ظفر نمود و تقاضای او در نجوی مورد اجابت قرار گرفته و عاقبت منجر بفتح و نیروزی او گردیده و سپاهیان روس تا ادرنه را تصرف و اسلامبول پایتخت آن مملکت را تهدید نمودند و قرارداد ^{نیکیه} سان استفانو منعقد گردید . اینست که در لوح مبارک باین موضوع اشاره فرموده و در حقیقت آیات عنایت آمیز نازل شد و از طرف دیگر او را انذار فرمودند که مبادا سطوت و سلطنت ظاهره او را از توجه بشناسائی مظهر امر الهی باز دارد ولی تدریجاً از افکار اصلاح طلبانه خود روگردان شده و حکومت استبدادی را پیش گرفت و با مقاصد آزادی طلبان و طبقات روشن فکر مخالفت مینمود و بر اثر آن دسته فی بنام فی هیلست بوجود آمد که از

اوضاع و مقررات روسیه ناراضی بوده و بکشتن جمعی از مخالفین آزادی و طرفداران حکومت استبدادی اقدام نمودند و چندین بار خود امپراطور نیز مورد سوء قصد این جمعیت واقع شد و عاقبت در ماه مارس سال ۱۸۸۱ در نزدیکی کانال «کاترین» يك بمب بطرف کالسکه او پرتاب نمودند که عده از قراولان اطراف او مجروح و مقتول شدند و بلافاصله چون خواست برای مردم نطق نماید بمب دومی بوسیله يك نفر دانشجوی لهستانی بنام «ایگناری گریبوتیسکی» بسمت او پرتاب شد که جلوی پای او منفجر گردیده در این مرتبه بهوش بزمین افتاده کشته شد.

پس از قتل او فرزندش بنام الکساندر سوم بجای او نشست. او نیز سیاست خود را مانند جدش نیکلای اول مبنی بر خصومت نسبت با آزادی خواهان قرار داده تشکیلات پنهانی آنها را از بین برده و عدهائی را معدوم نمود و این، استبدادی اندازه و سخت گیری شدیدی بود مخصوصاً برای ایجاد وحدت ملی میخواست زبان و

مذهب روسیه را در میان ملل مختلفه آن مملکت رانج نماید و بقوم یهود هم ظلم بسیار وارد ساخت. این اقدامات بر نارضایتی ملت افزود و در زمان نیکلای دوم پسر او که پس از پدر بمقام امپراطوری روسیه نائل آمد بمنتهای درجه رسیده بود ولی تا مدتی مکتوم بود که بواسطه شکستی که در جنگ با ژاپون در سال ۱۹۰۵ نصیب روسیه گردید آزادی طلبان سر بطغیان برداشته و چون نیکلای با قبول مقاصد آنان مخالفت نمود تمام مملکت دچار انقلاب گردید و مخصوصاً دشواریهایی که در جنگ بین المللی سال ۱۹۱۸-۱۹۱۴ بر آن کشور پهنآور وارد شد و سپاهیان در برابر قشون المان از پا درآمد و در ماه مه ۱۹۱۷ این عدم رضایت و خشنودی ملت بصورت انقلاب شدیدی در داخله مملکت ظاهر گردید که اساس امپراطوری را منهدم و شخص تزار و خانواده اش را کلاً محبوس نموده و عاقبت آنها را معدوم نمودند و سلسله خانواده رومانوف منقرض گردید.



پی نهم رئیس مذهب کاتولیک

خطاب باو

پی نهم رئیس مذهب کاتولیک

پی نهم که لوح مبارک خطاب باو نازل گشته نامش یوحنا ماریا مستای فرقی است که در سال ۱۷۹۲ در سینکالیا متولد گردیده و در مقامات روحانی دیانت مسیح برتبه کاردینالی نائل شد و در سال ۱۸۴۶ بجای گرگوار شانزدهم که مستبدترین پاپها بود برمسند روحانی پاپی برقرار و انتخاب گردید. در آنوقت تمام کشور ایتالیا تابع یک حکومت نبود بلکه بنواحی مختلف تقسیم و هر قسمت تحت حکومت و اقتدار یک دولت اداره میشد، از جمله دولت کلیسا بود که در مرکز شبه جزیره ایتالیا شامل شهر رم و نواحی آن بود که از مغرب بدریای تیرنه و از مشرق بدریای ادریاتیک محدود میشد و زمام حکومت آن در دست اقتدار و تسلط پاپ بود.

پاپ مزبور دویست و پنجاه و چهارمین رئیس روحانی بود که بر کرسی جانشینی و خلافت پطرس رسول برقرار و دوره او از تمام اسلافش طولانی تر گردیده و مایل بود مانند گذشتگان دارای قدرت فوق العاده روحانی بشود، لذا نهایت سعی و کوشش را در تحکیم اساس سلطه و نفوذ خود در میان پیروان مسیح مینمود و او عقیده عصمت پاپ را تثبیت و تحکیم نمود و نیز اقرار و اعتراف به قدوسیت و طهارت مریم مادر مسیح را از شرایط ایمان مقرر داشت. حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب با او چنین میفرمایند، قوله الاعلی:

«یا پاپا اخرج الاحجاب قد أتى رب الارباب فی ظلل السحاب و قضی الامر من لدی الله المقتدر المختار....
 إنه أتى من السماء مرة أخرى كما أتى منها اول مرة،
 إياك أن تعترض علیه كما اعترض الفريسيون من دون
 بينة و برهان. قد جرى عن يمينه كوثر الفضل و عن
 يساره سلسيل العدل و يمشى قدامه ملائكة الفردوس
 برايات الآيات، إياك أن تمنك الاسماء عن الله فاطر

الأرض والسماء، دع الوری ورائك ثم اقبل إلى موليك
الذی به أضانت الآفاق... أسكنت فی القصور و
سلطان الظهور فی أخرب البيوت؟ دعها لأهلها ثم اقبل
إلى الملكوت بروح وريحان... یا رئیس القوم اسمع
لما ينصحك به مصور الرمم من شطر اسمه الأعظم، بع
ما عندك من الزينة المزخرقة ثم انفقها فی سبيل الله مكور
الليل والنهار، دع الملك للوك واطلع من افق البيت
مقبلا إلى الملكوت و متقطعا عن الدنيا ثم انطق بذكر
ربك بين الارض والسماء، كذلك امرك مالك الاسماء من
لدى ربك العزيز العلام... إياك أن تتصرف فی الدنيا
و زخرفها، دعها لمن أرادها وخذ ما أمرت به من
لدى مالك الاختراع... اجعل قبصك حبی و درعك
ذكري و زادك التوكل على الله مظهر القوات.

پس از نزول لوح مبارك که او را بترك امورات
ظاهره دنیائی نصیحت و بایمان امر الهی دعوت فرمودند
و او توجهی ننمود، اضمحلال قدرت قریب الزوال پاپ
آشکار گردید. این پاپ مردی بود مستبد الرأی و در

امور سیاسی بی اطلاع و هر چند در آغاز کار بمردمی که
در حوزه حکمرانی او می زیستند تا اندازهائی برای
جلب قلوب، آزادی داد و محبوبیتی پیدا نمود. ولی
حوادث و انقلابات متوالی تدریجاً اساس قدرت پاپ
را طوری متزلزل ساخته بود که سعی و کوشش او برای
اعاده آن قدرت فوق العاده روحانی بی حاصل بود زیرا
مردم ایتالیا طرفدار اتحاد نواحی مختلف بودند تا کشور
واحدی تشکیل داده شهر رم را پایتخت نمایند و
جهت وصول بمقصود قیام و اقدامی داشتند. ولی با
خواهشی که مردم متمصب کاتولیک از حکومت پاپ
مینمودند این کار را دشوار کرده بود زیرا ملل عیسوی
نمی خواستند پاپ دست نشانده دولت ایتالیا شود و
ناپلیون سوم امپراطور فرانسه با آنکه طرفدار وحدت
ایالات ایتالیا بود از پاپ حمایت مینمود حتی گاریبالدی
وطن پرست معروف ایتالیا چون در سال ۱۸۶۷ بر رم
حمله نمود ناپلیون سوم به پشتیبانی پاپ سپاهی با آنجا
فرستاده او را شکست داد و سپاهیان را برای حمایت
از پاپ در رم باقی گذاشت تا در سال ۱۸۷۰ که

جنگ فرانسه و آلمان پیا گردید ناپلیون سوم ناگزیر
 سربازان خود را احضار نمود. در این موقع ویکتور
 امانوئل پادشاه ناحیه ساردنی که منتظر فرصت بود موقع
 را برای دفع تسلط پاپ مناسب دیده لشکر برم کشیده
 در سال ۱۸۷۰ آلیجا را محاصره نمود و پاپ ناچار تسلیم
 گردید و با آنکه ویکتور امانوئل را تکفیر نمود معذک
 مجبور شد سلطنت او را برسمیت بشناسد و پادشاه مزبور
 در برابر آن فقط قصر واتیکان و اطراف آنرا ناحیه
 مستقلی شمرده با اختیار پاپ وا گذاشت و پاپ هرگونه
 اقدامات و تشبثاتی برای بازگشت حکومت و قدرت
 خود نمود بلا اثر ماند و باین گونه تسلط و اقتدار
 پاپها که چندین قرن با نهایت استبداد بر مردم آن کشور
 حکومت مینمودند خاتمه داده شد.

خطاب بنده ملکه انگلیس

ملکه انگلستان که مورد خطاب حضرت بهاء الله قرار گرفته و لوحی بافتخار او نازل گردیده ملکه ویکتوریا است. و او برادرزاده ویلیام چهارم پادشاه انگلیس است که چون در ۲۰ ژون سال ۱۸۳۷ درگذشت و اولادی نداشت ملکه مشارالیها بجای او بر تخت سلطنت آن مملکت جلوس نمود و در سال ۱۸۷۶ بمناسبت اینکه هندوستان جزء قلمرو سلطنت او قرار گرفت بلقب ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان ملقب گردید و یکی از مزایای دوره او الغای برده گئی و منع خرید و فروش غلام و کنیز است که دولت انگلیس اقدام نموده و در مستعمرات خود آرا عملی نمود و بعداً سایر دول نیز از آن پیروی نموده جمعی از بندگان



ملکه ویکتوریا امپراطریس انگلستان

را که بطور زر خرید در نهایت مشقت و تعب در خدمت اربابهای خود بسر میبرد آزاد نمودند. این اقدام و عمل خیرخواهانه خداپسند ملکه مورد تقدیر آن حضرت قرار گرفته و از وضع حکومت آن مملکت که توأم با مشورت است و ملت از مشروطه واقعی بهره مند مییابد تمجید میفرمایند. و برای اینکه عمل او بجز قبول الهی فایز و بتاج ایمان زینت یابد او را به تبعیت از امر حق نصیحت و دلالت فرمودند. گویند ملکه مزبور لوح مبارک را با نهایت احترام دریافت داشته و در موقع قرائت آن اظهار داشته بود: «اگر این از طرف خدا باشد دوام خواهد کرد و إلا ضرری بر آن مترتب نخواهد شد.»

حضرت بهاء الله بملکه مزبور چنین میفرمایند: «یا ایها المملکة فی لندن اسمی نداء ربک مالک البریه من السدرة الالهیه إنه لا إله إلا أنا العزیز الحکیم. ضعی ما علی الارض ثم زینی رأس الملك باکلیل ذکر ربک الجلیل إنه قد أتى فی العالم بجمده الاعظم وکل ما ذکر

۱ - استخراج از ترجمه لوح مبارک. قد ظهر يوم الميعاد.

فی الانجیل. قد تشرف بر الشام بقدم ربه مالک الانام و أخذ سکر خمر الوصال شطر الجنوب والشمال. طوبی لمن وجد عرف الرحمن و أقبل إلى مشرق الجمال فی هذا الفجر المبین. قد اهتز المسجد الاقصى من نسبات ربه الابهی، والبطحاء من نداء الله العلی الاعلی وکل حصاة منها تسبح الرب بهذا الاسم العظیم. دعی هوبک ثم اقبلی بقلبك إلى مولیک القدیم. إنا نذکرک لوجه الله و نحب أن یعلو اسمک بذكر ربک خالق الارض والسما إله علی ما أقول شهید. قد بلغنا انک منعت بیع الغلاب والاماء، هذا ما حکم به الله فی هذا الظهور البدیع. قد کتب الله لک جزاء ذلك إنه موفی اجور المحسنین. أن تتبعی ما ارسل إلیک من لدن علیم خیر. إن الذی أعرض واستکبر بعد ما جاءته البينات من لدن منزل الآیات، لیخط الله عمله، إنه علی کل شیء قدير. إن الأعمال تقبل بعد الاقبال، من أعرض عن الحق إنه احبب الخلق کذلك قدر من لدن عزیز قدير... وسمعنا أنك اودعت زمام المشاورة بأیدی الجمهور نعم ما عملت لان بها تستحکم اصول ابنة الامور و تطمنن قلوب من

فی ظلك من كل وضع و شریف و لكن ینغی لهم أن
 یكونوا أمناء بین العباد و یرون أنفسهم وکلاء لمن علی
 الأرض كلها، هذا ما وعظوا به فی اللوح من لدن
 مدبر حکیم».

ملکه ویکتوریا تا سال ۱۹۰۱ مدت شصت و چهار
 سال سلطنت نموده درگذشت.

لوح ملوک

یکی دیگر از آثار مهمه حضرت بهاء الله لوح ملوک
 است که در ایام توقف آن حضرت در ادرنه نازل
 گردیده و ابتدای آن باین عبارات شروع میگردد:
 « هذا کتاب من هذا العبد الذی سُمی بالحسین فی ملکوت
 الاسماء إلى ملوک الأرض کلهم اجمعین لعل ینظرون إلیه
 بنظرة الشفقة و یطاعون بما فیہ من أسرار القضاء و یكونن
 من العارفين ».

هرچند مورد خطاب در این رساله مبارکه سلاطین
 و امراء جمیع ممالک میباشند ولی باز هم در مواردی که
 ذکری از حوادث خطیره ایام تبعید و سرگونی از بغداد
 باسلامبول و از آنجا بأدرنه و بلایای وارده میشود
 خطاباتی خصوصی بعبد العزیز پادشاه عثمانی و وزراء و
 وکلاء آن مملکت فرموده و همچنین بسفیر ایران و سفیر

فرانسه مامور دربار عثمانی مطالبی میفرمایند که هر یک
دارای مضامین نصیحت آمیز و عبرت انگیز است .

در لوح مزبور خطاب بملوک چنین میفرمایند:

« اتقوا الله يا أيها الملوك ولا تتجاوزوا عن حدود
الله ثم اتبعوا ما أمرتم به في الكتاب ولا تكونن من
المتجاوزين . إياكم أن لا تظلموا على أحد قدر خردل
واسلكوا سبيل العدل وإنه لسبيل مستقيم . ثم اصلحوا
ذات بينكم و قتلوا في العساكر لقل مصارفكم و تكونن
من المستريحين و أن ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا
إلى كثرة الجيوش إلا على قدر الذي تحرسون بها بلدانكم
و ممالككم اتقوا الله ولا تسرفوا في شيء . ولا تكونن
من المسرفين وعلينا بأنكم تردادون مصارفكم في كل يوم
و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم وإن هذا لظلم
عظيم . اعدلوا يا أيها الملوك بين الناس وكونوا مظاهر
العدل في الأرض و هذا ما ينبغي لكم و يليق لشأنكم لو انتم
من المنصفين . »

و نیز میفرمایند: « وإن لم تستصحبوا بما أنصحناكم
في هذا الكتاب بلسان بدع مبین یاخذكم العذاب من كل
الجهات و يأتيكم الله بعدله إذا لا تقدرون أن تقوموا
معه و تكونن من العاجزين . »

در آن ایام که اینگونه مضامین دایره به تقلیل سلاح
و تحمیل تنمودن مخارج باهظه تجهیزات زائده بر رعیت
از قلم مبارک آن حضرت نازل و جمیع سلاطین و امرا
ورزراه را به صلح و سلام دعوت فرمودند، زمامداران
عالم که بر قسمت مهمی از دنیا و مردم آن حکمرانی
مینمودند ترقی و سعادت واقعی خود و ملت را در
توسعه قوای حریه و ایجاد احساسات مفرطه ملیت دانسته
در میدان رقابت و برتری بر یکدیگر مسابقه بی سابقه
را شروع و اقدام نمودند و از این جهت هر یک از
دول برای تامین مصارف گزاف و سنگین تجهیز سپاه
بری و بحری ناگزیر بوضع مالیاتهای گوناگون و تحمیل
آن بر مردم گشته و توجه شایسته بی آن همه کلمات
انذار آمیز الهیه تنمودند و از عواقب شوم و خطرناک

آنگونه رقابتهای سهمگین و تعصبات خانمان بر انداز غفلت
 ورزیده زیانهای جبران ناپذیری برای عالم بشریت بوجود
 آوردند چنانکه دو جنگ مهیب عالم سوز گذشته که
 جهان و جهانیان را بخون و آتش کشید نمره و نتیجه
 همان شجره است که مسئولین هیئت اجتماعیه بدست
 تعصبات جاهلانه خود غرس نموده اند بطوریکه تلخی آن
 هرگز از ذائقه ستمدیدگان جهان محو و زائل نخواهد شد.
 هرگاه با نظر عمیق بمندرجات لوح مزبور و سایر الواح
 مبارک که در بیان و توضیح مسائل اجتماعی و ارانه
 طریقه سعادت و نیکبختی بشر است توجه شود ملاحظه
 میگردد که جمیع حوادث و وقایع ناگوار که پس از
 صدور این آیات و بینات بطوری که پیشگویی شده
 در عالم واقع گردید، خود دلیل اعظم است بر احاطه
 علیه الهیه و کافی است که اشخاص، هوشیار و بیدار
 گشته و بآنچه از قلم اعلی در باره خیر و صلاح عالم
 بشریت نازل گردیده اطمینان حاصل نموده از گذشته
 پند گیرند و بچهران مافات عنهم بپردازند.

در لوح مزبور خطاب بسفیر فرانسه چنین میفرماید:

« أن یا سفیر ملک الباریس أنسیت حکم الکلمة و
 مظاهرها التي سطر فی الانجیل الذی ینسب یوحنا و غفلت
 عما وُصیک به الروح فی مظاهر الکلمة و کنت من الغافین
 و إن لم تکن كذلك کیف اتفقت مع سفیر العجم فی امرنا
 إلى أن ورد علينا ما احترقت اکباد العارفين و جرت
 الدموع علی خدود اهل البقا و ضجت افئدة المقرین....
 ستمضی آیامک و یفی سفارتک و یقضی کل ما عندک
 و تسئل عما اکتسبت أیدیک فی محضر سلطان عظیم.»

و نیز خطاب بسفیر ایران میفرماید:

« أن یا سفیر العجم فی المدینة أ زعمت بأن الأمر

۱ - باب اول انجیل یوحنا: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود
 و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود همه چیز بواسطه او
 آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت در او
 حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی میدرخشید
 و تاریکی آنرا در نیافت.... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن
 شد بر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر
 بگانه پدر.»

كان يدي أو بيدل أمر الله بسجني و ذلي أو بافقادى
 و افنائى فئس ما ظننت فى نفسك و كنت من الظالمين .
 و همچنين ميفرمايند : « و أنت يا سفير تفكر فى نفسك أقل
 من آن ثم انصف فى ذلك بأى جرم افتريت علينا عند
 هؤلاء الوكلاء و اتبعك هويك و عرضت عن الصدق
 و كنت من المقترين بعد الذى ما عاشرتك و مارأيتنى إلا فى
 بيت أيك أيام التى فيها يذكر مصائب الحسين و فى تلك
 المجالس لم يجد الفرصة أحد ليفتح اللسان و يشتغل بالبيان
 حتى يعرف مطالبه أو عقائده و أنت تصدقنى فى ذلك لو
 تكون من الصادقين . »

و نیز ميفرمايند : « أن يا سفير فاجعل محضرك بين
 يدي الله إنك إن لن تراه إنه يراك ثم انصف فى أمرنا
 بأى جرم قمت علينا و افترينا بين الناس إن تكون من
 المنصفين . قد خرجت من الطهران بأمر الملك و توجهنا
 إلى العراق باذنه إلى أن وردنا فيه و كنا من الواردين
 إن كنت مقصرا لم أطلقنا و إن لم أكن مقصرا لم أوردتم
 علينا ما لا أورد أحد إلى أحد من المسلمين . »



حاج ميرزا حسين خان مشير الدوله

بقرار معلوم سواد این لوح مبارك بوسیله پيك رحمانی جناب شیخ سلمان جهت اطلاع و زیارت اجبای ایران ارسال گردیده و او هنگامیکه از اسلامبول عبور مینمود با الواحی که همراه داشت بدست مأمورین گرفتار و او را نزد سفیر ایران مرحوم میرزا حسین خان مشیر الدوله برده و در حالی که جمعی از سفراء و نمایندگان دول در محضرش حاضر بودند ورود میدهند و چون در میان اوراق و نوشتجات این لوح را یافتند و خود سفیر آنرا ملاحظه نمود دچار شگفتی و اعجاب گردیده و هریک از حاضرین تقاضای سواد و ترجمه آنرا نمودند و شیخ را رها نموده با اوراق بایران رهسپار گردید.

مرحوم حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله که در چند مورد از لوح مبارك بخطاب «آن یا سفیر العجم» و «آن یا سفیر» مخاطب گشته فرزند میرزا نبی خان از اهل قزوین و یکی از رجال صدیق ایران است. در زمان ورود حضرت بهاء الله بیغداد و اسلامبول و نفی آن حضرت بادرنه و عکا سفیر و نماینده ایران در دربار

امپراطوری عثمانی بود و بفرمان و دستور ناصرالدین شاه همه گونه اقدامات و سعایت در باره آن حضرت و همراهان نزد وزرای دولت عثمانی بعمل آورد. معذک چون تدریجاً از طرز سلوک و رویه مبارک بمقاصد عالیه آن حضرت پی برد و دانست که آنچه مفرضین گفته اند کذب محض و صرف تهمت و افترا است همه جا بر روش و اخلاق ستوده و بزرگواری و استغنائی طبع حضرت بها الله گواهی داده تا آنجا که نزد ناصرالدین شاه اظهار نمود «ما تا حال در حق این طائفه باشتباه تصور میکردیم که مخالف دولت و سلطنت میباشند» و تا اندازهئی از شاه رفع سوء تفاهم نمود.

در لوح شیخ در حق او چنین میفرماید: «این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیر الدوله میرزا حسین خان غفر الله شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر بدوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر

به مقتضیات حکمت و خدمتی که سرآ در نظر داشته اند بوده. شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بوده و لکن چون در عمل خود صادق بود لایق ذکر خیر است».

و نیز در لوح دیگر خطاب به مهدی راجع باو چنین میفرماید:

«یا اسمی مهدی! تفکر در انقلابات دنیا نما، لعمری لا یسکن بل تزداد فی کل یوم، هذا ما یخبرک به الخیر. خلق از ندای حق و حلاوت آن محروم بوده و هستند عجب در آنست که از ندای عالم هم محروم اند چه که عالم بامر مالک قدم در کل حین بأعلی النداء ندا مینماید یک ندای او صدر ایران است که بمنابیه برق متحرک بوده گاهی در مغرب ظاهر و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سایر، و در لیلی و ایام در نظم مملکت و کثرت ثروت ساعی و جاهد، و آخر بکف صفر راجع شد. قسم بحقیق سدره منتهی اگر مالک یک کلبه

از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه دیده و شنیده و عمر را صرف آن نمود و لیکن در سنین اخیره امری که سبب حزن شود از او صادر نه، لذا باید در باره او جز بکلمه خیر تکلم ننماید و چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز است^۱ شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمان در باره اش نازل شود و در بعضی مواضع کلمه طیبه هم از لسانش جاری لا إله إلا هو الغفور الکریم.

در سفرنامه امریکا از بیانات مبارک حضرت عبدالها

در باره آن مرحوم چنین مذکور است:
 بدر ذکر امام اتمست جمال مبارک در اسلامبول و حلاله و استغناء طلعت قیوم
 و سهارت میرزا حسین خاکی میرزا زین العابدین که در طهران گفت فقط بهاء الله شخصی بود که در

۱ - در رساله تاریخی که جناب سمندر در باره متقدمین احبا مرقوم داشته اند چنین مینویسند: «مرحوم میرور جناب آقا میرزا محمد علی کدخدای مشهور که از اقربای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند... بعد از وفات مرحوم صدر اعظم مذکور، در لوحی از الواح جمال قدم مسطور است که خلاصه و مفهومیست که شاید خداوند او را بسبب قرابت و نسبت او یکی از دوستان پیامرزد. و مراد مبارک قرابت و نسبت او بهمین کدخدای مرحوم است.»

خارج سبب نثر ایران و سرافرازی ایرانیان گردید و در اسلامبول بأحدی اعتنا نمود.

این شخص محترم که مدارج عالیه ترقیات را از شغل کارپردازی هندوستان و سفارت و وزارت و غیره پیموده بود در سال ۱۲۸۸ ناصرالدین شاه او را سپه سالار و وزیر جنگ نمود و در ۲۹ شعبان این سال بمقام صدارت ایران ارتقا یافت و او برای حکام و مأمورین دولت کتایچه های دستور العمل که شامل آئین نامه هائی بود ترتیب داد و در سال ۱۲۹۰ شاه را باروپا برد و در بازگشت از ممالک غرب نظر بسعایت درباریان از صدارت معزول و سال بعد مجدداً منصوب گردید و در سال ۱۲۹۵ برای دفعه دیگر شاه را جهت دیدن آثار تمدن غرب باروپا و در سال ۱۲۹۷ باز شاه او را معزول نموده ابتدا بحکومت قزوین و سپس به پیش کاری آذربایجان فرستاد. در سال ۱۲۹۸ موقعی که بابالت خراسان و تولیت آستانه قدس رضوی برقرار بود در سن ۵۷ سالگی فوت نمود و بقرار مذکور او را

مسموم نمودند زیرا شایستگی و لیاقت او مورد حقد و حسد جمعی از درباریان بی مقدار واقع شد و شاه را از او یمناک نموده بودند و عاقبت بدستور ناصر الدین شاه چند نفر میر غضب و مأمورین مخفی بمشهد رهسپار گردیده قبل از آنکه مجال و فرصت چاره اندیشی بر حال پر ملال خود بیابد فرمان شاه را ابلاغ و فوجان سم را باو خورانیده هلاکش نمودند. و روز بعد شهرت دادند که سکنه نموده و جسدش را با تجلیل فراوان در همان شهر مدفون ساختند. از بناهای معروف آن هژوم در طهران که بنام او مشهور و تا حال یادگار باقی مانده است یکی مسجد معظم سپه سالار و دیگری عمارت با شکوه بهارستان محل تشکیل مجلس شورای ملی است.

بیانات و کلمات نصیحتیه

سلاطین زمامداران امور

حضرت بهاء الله علاوه بر الواح و خطابات مخصوصه که منفرداً بهر يك از سلاطین نازل فرمودند در الواح سائره نیز در هر موقع و مقام سلاطین و زمامداران امور را مورد خطاب قرار داده و بیانات موکده ای جهت اصلاح امور عباد فرموده اند، چنانچه در لوحی میفرمایند: «محض فضل و رحمت، مخصوص امراء و وزرای ارض مرقوم داشتیم آنچه را که سبب حفظ و حراست و امن و امان است که شاید عباد از شر ظالمین محفوظ مانند، إنه الحافظ الناصر المعین».

از جمله در لوح اشراقات راجع باهمیت مقام دین در هیأت اجتماع بشر و لزوم رعایت این اصل متین

بصاحبان ثروت و قدرت چنین توصیه میفرمایند:

« اشراق اول — چون آفتاب حکمت از افق سماء سیاست طلوع نمود باین کلمه علیا نطق فرمود: اهل ثروت و اصحاب عزت و قدرت باید حرمت دین را بأحسن ما یمكن فی الابداع ملاحظه نمایند. دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد: نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند، هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد.»

و نیز ثمر و نتیجه دین را چنین توضیح میفرمایند:

« اشراق نهم — دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده، آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد،

دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری. کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد. و همچنین در کلمات فردوسی میفرمایند:

« کلمة الله در ورق دوم از فردوس اعلی. قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤساء و امراء و علماء و عرفاء را نصیحت میفرماید و به دین و به تمسک بآن وصیت مینماید، آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده. براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالآخره هرج و مرج است. استمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الأنظار. و در طی این کلمات عالیات سلاطین را بصلح اکبر امر میفرمایند:

« اشراق دوم — جمیع را به صلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم. سلاطین آفاق باید بانفاق باین امر که سبب بزرگ است از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند، ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی، از حق می طلبیم تأیید فرماید بر آنچه که سبب آسایش عباد است.»

خاتمه

خواهشمند است اغلاط ذیل را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۳	ملی	طی
۲۳	۱۴	بلیارد	میلیارد
۲۳	۱۷	در	زیادی است
۲۶	۷	من تلویح	من غیر تلویح
۳۱	۳	خارجہ میگردید	خارجہ منصوب میگردید
۳۲	۱۰	و یظهر النساء	و یظهر الفساد
۳۷	۱۲	سال قمری	سال ۱۲۸۶ قمری
۴۵	۵	بعد	یبعد
۵۰	۲	تعجبی	تعجب
۶۸	۱۳	شاه	بشاه
۸۵	۱۰	و قرارداد	و با نتیجه قرارداد
۸۸	۴	ستای	مستای
۸۹	۲	جانشین	جانشینی
۱۰۶	۱۱	اضافه شود	بعد ذکر ایام اقامت جمال مبارک در اسلامبول و جلال و استغنائی طلعت قیوم و شهادت میرزا حسین خان میفرمودند که
۱۰۸	۹	محروم	مرحوم

فهرست مندرجات

صفحه	مقدمه
۵	مقدمه
۱۵	خطاب به ناپليون سوم پادشاه فرانسه
	• • سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و عالی پاشا
۲۷	صدر اعظم
۵۱	• • پادشاه المان
۵۸	• • ناصر الدین شاه
۷۸	• • پادشاه اطریش
۸۳	• • پادشاه روس
۸۸	• • پی نهم رئیس مذهب کاتولیک
۹۳	• • ملکه انگلیس
۹۷	• • لوح ملوک
۱۰۹	بیانات و کلمات نصیحه بسلاطین و زمامداران امور

Printed by
Khaleel Sharafuddin at Q Press 46A, Memonwada Road,
Bombay 3, and Published by the Mg. Director, The Baha'i
Publishing Trust, 6 Canning Road, New Delhi, India